

جزیره خضرا در ترازوی نقد

استاد طبسی

چکیده

در این مقاله هر دو نقل جزیره خضرا و منابع و مآخذ این داستان آمده و به دقت به بررسی سندی آن پرداخته شده است؛ هر چند محور بحث، جزیره خضرا در نقل فضل بن یحیی طیبی و علی بن فاضل است. نیز ضعف سند و عدم توثیق طیبی و علی بن فاضل به اثبات رسیده و سپس به اشکالات دلالتی و محتوایی پرداخته شده است؛ از جمله اشکال تناقض بین متن‌ها، به گونه‌ای که نقل *بحار الانوار* با نقل مرحوم شُبَّر تفاوت بسیاری دارد، و اشکال تحریف قرآن که هرگز با معتقدات و باورهای ما مطابقت ندارد، و اشکال رؤیت اختیاری امام علیه السلام در زمان غیبت کبرا که از سوی بزرگانی همچون شیخ جعفر کاشف الغطاء رد شده است؛ و اشکال ادعای فرزند داشتن امام که هرگز قطعی نیست و اشکال ادعای اسرار آمیز بودن جزیره خضرا و عدم امکان دسترسی به آن؛ در حالی که این جزیره، منطقه‌ای معروف بوده که از سال ۴۰۷ق تا ۶۲۱ق و بعد از آن، محل رفت و آمد مسلمانان، به طور عادی، و از قلمرو بلاد اسلامی بوده است؛ به گونه‌ای که حکومت‌های مرکزی، برای این جزیره به نصب و عزل حاکم می‌پرداختند. علاوه بر آن، کتاب‌های جغرافیای شهرها نام این جزیره و حدود آن را به دقت بیان می‌کند، و این نیز

افسانه بودن داستان جزیره را تأیید و ادعای اسرار آمیز بودن آن را رد می‌کند.

بحث پیش رو، از سلسله بحث‌های تخصصی درباره حضرت مهدی علیه السلام است که توسط استاد حجت الاسلام والمسلمین شیخ نجم الدین طبری در مرکز تخصصی مهدویت حوزه علمیه قم، تدریس و پس از تقریر و تنظیم آن توسط حجت الاسلام لطفی و تأیید استاد طبری، در اختیار فصلنامه گذاشته شده است، تا مورد استفاده دیگر دانش پژوهان و محققان قرار گیرد؛ ان شاء الله.

واژه‌های کلیدی: جزیره خضراء، فضل بن یحیی طیبی، علی بن فاضل، صاحب الزمان.

جزیره خضرا

در کتاب شریف و گرانسنگ *بحار الانوار* جریانی نقل شده که به داستان جزیره خضرا معروف است. علامه مجلسی در جلد ۵۲ از کتاب خود، بابی را به نام «*فادر فی ذکر من رآه عليه السلام فی الغیبة الكبرى قریباً من زماننا*» آورده است. او در آغاز این باب، قصه جزیره خضرا را نقل می‌کند. این داستان، همان داستان مشهور جزیره خضرا است که از «فضل بن یحیی بن علی طیبی کوفی» نقل شده است. البته علاوه بر این، داستان دیگری نیز درباره جزیره خضرا وجود دارد که مرحوم نوری آن را در *جنة المأوی*^۱ بیان کرده است. این داستان که از *کمال الدین* انباری نقل شده است، در مقایسه با داستان اول، از شهرت کمتری برخوردار است. زمان این دو قصه، حدود صد سال با یکدیگر فاصله دارد (زمان داستان جزیره خضرا معروف تقریباً یک قرن بعد از داستان ابن انباری است). البته در نقل داستان اول نیز تفاوت‌هایی وجود دارد. ما در بحث خود به دو متن *بحار الانوار* و *تبصرة الولی* نظر داریم؛ هرچند روح و جوهره آن‌ها یکی است.

در این مقاله، در سه محور بحث می‌کنیم:

۱. منابعی که داستان معروف جزیره خضرا را نقل کرده‌اند؛

۲. بررسی سندی داستان نقل شده؛

۳. بررسی دلالی و متن نقل‌های رسیده.

محور اول: منابعی که داستان را نقل کرده‌اند

از آن‌جا که کثرت نقل، دلیل یا مؤید قوی بر اعتبار آن است و اگر قضیه‌ای زیاد نقل شده یا در

۱. *جنة المأوی*، باب ۲۴، در ادامه ج ۵۳ بحار چاپ شده است و برخی به اشتباه، این نقل را نیز به علامه مجلسی نسبت داده‌اند.

بحث‌های رجالی یا فقهی به آن استناد شده باشد، دلیل بر اعتماد و اعتنای به آن است، یکی از راه‌های بررسی صحت و سقم داستان می‌تواند کنکاش در مصادری باشد که آن را نقل کرده‌اند. اگر مصادر معتبری که آن را نقل کرده‌اند زیاد باشد، این می‌تواند دلیلی - یا حداقل، مؤیدی - بر صحت داستان باشد و چنانچه خلاف این ثابت شود، یعنی منابع کمتری به آن پرداخته باشند نتیجه نیز برعکس خواهد شد و ثابت می‌شود داستان، از نظر علمای گذشته اعتباری نداشته که به آن، اعتنایی نکرده‌اند.

اکنون به ذکر و بررسی منابع نقل هر دو داستان می‌پردازیم:

أ. مصادری که داستان اول (طیبی) را نقل کرده‌اند

برخی ادعا کرده‌اند^۱ این داستان در مصادر زیر آورده شده است و برخی علمای بزرگ به این داستان اعتنا کرده‌اند:

۱. شهید اول به خط خودش این قصه را نوشته و دست خط او در خزانه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام

پیدا شده است؛

۲. محقق کرکی آن را به فارسی ترجمه کرده است؛

۳. علامه مجلسی در *بحار الانوار*؛

۴. مقدس اردبیلی در *حدیقه الشیعه*؛

۵. حر عاملی در *اثبائه الهداه*؛

۶. وحید بهبهانی بر طبق مضمون آن، فتوا داده است؛

۷. بحر العلوم در کتاب *رجال* خود به این قضیه استناد کرده است؛

۸. قاضی نورالله شوشتری فرموده محافظت از آن، بر هر مؤمنی واجب است. همچنین در کتاب

مجالس المؤمنین می‌نویسد:

محمد بن مکی، معروف به شهید اول، داستان جزیره خضرا را با سند خود از علی بن فاضل

نقل کرده است.^۲

۹. میرزا عبدالله افندی اصفهانی در *ریاض العلماء*؛

۱۰. میرزای نوری در *جنة المأوی و نجم الثاقب*؛

۱. ناجی النجار، جزیره خضراء، ترجمه و تحقیق علی اکبر مهدی پور، ص ۱۸۵، ج ۸، قم، رسالت، ۱۳۷۶.

۲. الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۵، ص ۱۰۶، ج ۳، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۳ ق.

۱۱. میرلوحی صاحب **کفایة المهتدی فی معرفة المهتدی**، داستان را معتبر دانسته و از آن، به صحیح تعبیر کرده است و می گوید: «من این حدیث معتبر را در کتاب **ریاض المؤمنین** نقل کرده ام»؛^۱
۱۲. سید شبر بن محمد بن ثنوان در کتاب **الجزیره الخضراء**؛
۱۳. شیخ اسدالله شوشتری در **مقاییس الأنوار**^۲، ضمن مناقب محقق حلی (صاحب **شرایع**) و در کتاب **کشف القناع** در مقام اثبات امکان رؤیت امام در زمان غیبت، به این داستان استدلال کرده است؛
۱۴. سید عبدالله شبر در **جلاء العیون** در بخش مربوط به حضرت ولی عصر علیه السلام؛
۱۵. **روضات الجنات** در ضمن مناقب سید مرتضی^۳؛
۱۶. نهاوندی در **العقیری الحسان**؛
۱۷. محمدرضا نصیری طوسی در کتاب **تفسیر الائمه الاطهار** به مناسبت بحث گردآوری قرآن توسط امیرالمؤمنین علیه السلام؛
۱۸. سیدهاشم بحرانی در **تبصرة الولی** (در مقایسه با نقل **بحار الأنوار** اضافاتی دارد)؛
۱۹. سید اسماعیل طبرسی صاحب **کفایة الموحدين** علی بن فاضل را بسیار ستوده و فرموده است:
او از اجلاء و ابرار و علما و نیکان و از خواص طائفه امامیه و اوحد زمان خود در زهد و تقوا بوده است.^۴

بررسی مصادر و نقل ها

۱. آقا بزرگ طهرانی در **الذریعة**^۵، کتاب ترجمه **جزیره خضراء** را به محقق کرکی نسبت داده است؛ اما اولاً در کتبی که شرح حال مرحوم کرکی را نوشته اند، نام این کتاب، نیامده است. ثانیاً آقا بزرگ گفته است:

چنانچه از صاحب ریاض حکایت شده ترجمه **جزیره خضراء** برای محقق کرکی است.^۶

پس معلوم می شود این نسبت را صاحب ریاض داده است، نه آقا بزرگ. او در ادامه می فرماید:

[ترجمه **جزیره خضراء** محقق کرکی] در هند چاپ شده و اسم سلطان شاه پهماسب

۱. محدث نوری، **نجم الثاقب**، ص ۲۹۶، ج ۲، قم، جمکران، بی تا.

۲. **مقاییس الأنوار**، ص ۱۱ و ۱۶.

۳. **روضات الجنات**، ج ۴، ص ۲۱۷ و ۲۹۸.

۴. **کفایة الموحدين**، ج ۳، ص ۳۹۰.

۵. **الذریعة**، ج ۴، ص ۹۳.

۶. ترجمه **الجزیره الخضراء** للمحقق الکرکی کما حکى عن صاحب **الریاض**.

صفوی در ابتدای آن آمده ... و این کتاب (جزیره) تألیف فضل بن یحیی الطیبی است که مشاهدات شیخ زین الدین علی بن فاضل مازندرانی در آن جزیره را که در سال ۶۹۹ از او شنیده، تدوین و به ثبت رسانده، و سید میر شمس الدین محمد بن میر اسدالله تستری در نوشته خود در اثبات وجود صاحب الزمان - ترجمه به فارسی را - آورده است.^۱

تا این جا استفاده می شود آن ترجمه ای که مرحوم تستری در کتابش آورده، همان ترجمه کرکی است؛ اما مرحوم آقا بزرگ در جای دیگر می گوید:

و شاید این ترجمه (ترجمه کرکی) همان است که در طی رساله شمس الدین محمد بن اسدالله درج شده است یا اینکه آن ترجمه خود سید شمس الدین است که در رساله اش آورده است.^۲

یعنی خود او نیز مردد بوده است که آیا آنچه در کتاب تستری آمده ترجمه کرکی است یا ترجمه خود تستری. از طرفی مرحوم طهرانی می فرماید: «این مطلب، از صاحب ریاض نقل شده است»؛ پس نظر مرحوم طهرانی نیست و نمی توان این کلام را به او نسبت داد.

۲. درباره نقل علامه مجلسی نیز باید گفت: خود او قبل از نقل داستان گفته است:

رساله ای مشهور به جزیره خضرا در دریای سفید یافتیم که دوست داشتم آن را بیان کنم به خاطر اینکه مشتمل بر ذکر کسانی که امام را دیده اند و نیز امور عجیب و غریب می باشد و آن را در بابی جداگانه آوردم به خاطر اینکه آن را در اصول معتبر نیافتیم. آن را چنانچه یافتیم نقل می کنیم.^۳

علامه مجلسی در مقدمه بحار الانوار گفته: «با خود عهد بستم مطالبی که در بحار الانوار می آورم، از کتب معتبر و معروف و مشهور باشد» و درباره جزیره خضرا گفته است: «علت این که در باب جداگانه ای آن را ذکر کرده ام، این است که آن را در کتاب معتبری پیدا نکرده ام و فقط به سبب این که شامل ذکر کسی است که حضرت مهدی علیه السلام را دیده و امور عجیب و غریبی در آن ذکر شده است، آن را آورده ام».

۱. مطبوع بالهند و مصدر باسم السلطان شاه طهماسب الصفوی... و الجزيرة هو تألیف فضل بن یحیی الطیبی کتب فیہ مارواه له الشیخ زین الدین علی بن فاضل المازندرانی فی سنة ۶۹۹ مما شاهد فی تلك الجزيرة و آورد ترجمته السید میر شمس الدین محمد بن میر اسدالله التستری فیما کتبه بالفارسیة فی اثبات وجود صاحب الزمان علیه السلام الذریعة، ج ۴، ص ۹۳.

۲. ولعل هذه الترجمة (ترجمه کرکی) هی التي ادرجت فی طی رسالة شمس الدین محمد بن اسدالله أو أنها ترجمة للسید شمس الدین محمد نفسه أدرجها فی رسالته. همان، ج ۵، ص ۱۰۶.

۳. وجدت رسالة مشتهرة بقصة الجزيرة الخضراء فی البحر الأبيض احببت ایرادها لاشتمالها علی ذکر من رآه و لما فیہ من الغرائب و إنما أفردت لها باباً لأنی لم أظفر به فی الاصول المعتبرة و لذكرها بعینها كما وجدتها، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۹، ج ۲، بیروت، مؤسسة

از این کلام استفاده می‌شود که او اگرچه داستان جزیره خضرا را نقل کرده، اما صحت آن را نپذیرفته است و در غیر این صورت، باید آن را در باب هجدهم - ذکر من رآه صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه الطاهرین - بیان می‌کرد.

ممکن است گفته شود: عنوان باب ۱۸ «ذکر من رآه» و عنوان باب ۲۴ «ذکر من رآه عليه السلام في الغيبة الكبرى قریباً من زماننا» است یعنی عنوان این باب درباره کسانی است که در زمان مرحوم مجلسی یا نزدیک به زمان او، حضرت را دیده‌اند. در حالی که عنوان باب ۱۸ ویژه ملاقات‌های زمان علامه مجلسی نیست، و شاید علت ذکر آن در باب ۲۴ همین باشد. در پاسخ می‌گوییم: اگر او این داستان را قبول داشت، لازم نبود باب جداگانه‌ای برای آن باز کند یا حداقل باید به علت ذکر آن اشاره می‌کرد؛ در حالی که علت ذکر آن در باب ۲۴ عدم اعتبار داستان بیان کرده است.

۳. درباره وجود این داستان در کتاب **حديقة الشيعة**، تذکر این مطلب لازم است که انتساب این کتاب به مقدس اردبیلی مورد تردید است؛ لذا نمی‌توان با قاطعیت، نقل داستان را به او نسبت داد.

۴. مرحوم حر عاملی نیز، اولاً تمام قصه را نقل نکرده، بلکه بخشی از آن را نقل کرده است. ثانیاً: آن را به **بحار الانوار** نسبت داده و مسؤولیت آن را بر عهده او قرار داده و گفته است:

بتمامها مؤلف بحار الانوار و قال اقتصرت منها علی محل الحاجة.^۱

۵. اما مرحوم وحید بهبهانی - در بحث نماز جمعه و این که از شؤون امام معصوم است یا کسی که امام معصوم او را نصب کرده است - گفته است:

علاوه بر اجماعات منقول و فراوان که با آثار [= غیر روایت] و اعتباراتی [= نکاتی] که در رساله بدان اشاره کردم، تأیید می‌شود ... و از جمله آن آثار، قصه آن مازندرانی است که به جزیره حضرت صاحب علیه السلام رسیده و البته این اثر با صدای رسا اعلام می‌دارد که اقامه نماز جمعه به امام و جانشین خاص او اختصاص دارد.^۲

آری؛ او اجماعات و روایات را آورده و مؤید اجماعات را این حکایت قرار داده است؛ پس معلوم

....

الوفاء، ۱۴۰۳ق.

۱. شیخ حر عاملی، **اثبات الهداة**، ج ۳، ص ۷۰۷.

۲. هذا مضافاً الى الاجماع المنقولة الكثيرة جداً المتأيدة بالآثار و الاعتبار التي أشرت إليها في الرسالة (مع أن المنقول بخبر الواحد يشمله مدلل علی حجیة خبر الواحد) و من الآثار حكاية المازندرانی الذي وصل إلى جزيرة الصاحب علیه السلام و هی تنادی بالاختصاص بالإمام و منصوبه، **الحاشیة علی مدارك الاحكام**، ج ۳، ص ۱۸۷، ج اول، آل البيت.

می شود به این داستان اعتماد نداشته است؛ و گرنه آن را در جایگاه دلیل ذکر می کرد، نه مؤید.

۶. سید بحر العلوم نیز به این داستان اعتماد نکرده است؛ چرا که در مقام بیان موقعیت سید مرتضی

فرموده است:

قصه جزیره خضراء و دریای سفید دلالت بر فضیلت و مقام والای سید دارد ... و این

مرتبه جلیلی است که - اگر نقل صحیح باشد - چیزی با آن برابری نمی کند.^۱

این که فرموده است: «اگر این جریان صحیح باشد (لو صح النقل)» نشانه عدم اعتماد و استناد به این

داستان است؛ یعنی خود او نقل را نپذیرفته و گفته است: اگر چنین نقلی صحیح باشد، دلالت بر عظمت

شان سید مرتضی دارد.

۷. گفته قاضی نور الله شوشتری که: «محافظة آن بر هر مؤمنی لازم است»، آیا درباره قصه جزیره

خضرا است یا درباره کتابی که قصه در آن نقل شده؟ اولاً: با مراجعه به کلام او معلوم می شود که جمله

فوق درباره کتاب **اثبات وجود حضرت صاحب الزمان** علیه السلام می باشد. این کتاب را مرحوم محمدبن

اسدالله شوشتری به دستور سلطان صاحب قران نوشت و ترجمه رساله جزیره خضرا را ذیل این کتاب

آورد. قاضی نورالله درباره کتاب گفته:

و آن رساله کتاب ارزشمندی است که بر مؤمنین محافظت و نگهداری از آن واجب است.^۲

ثانیاً: این کلام ظاهراً از شمس الدین محمد بن اسدالله تستری است، نه قاضی نورالله شوشتری؛ چنان که

از **الندریة** معلوم می شود.^۱

۸. اما درباره کتاب سید شبر: اولاً این کتاب به دست ما نرسیده و یکی از معاصران او ضمن شرح حال

و آثار وی کتاب **جزیره خضراء** را نام برده است. این، دلیل بر قبول آن داستان نیست؛ زیرا معلوم نیست

مرحوم شبر در مقام قبول و تأیید داستان بوده است یا در مقام ذم و رد آن. ثانیاً اشکال دیگر این که معلوم

نیست کدام قصه را نقل کرده است. شاید قصه انباری را نقل کرده است که اشکالات کمتری در پی

دارد.

۹. کتاب **جلاء العیون** اثر مرحوم شبر در اصل، ترجمه و شرح کتاب **جلاء العیون** مجلسی است و

۱. و فی قصة جزيرة الخضراء و البحر الابيض ... ما يدل على فضل عظیم للسید ... و هذه مرتبة جلیلة لا يعادلها شیء لو صح النقل، وحید بهبهانی، **الفوائد الرجالیة**، ج ۳، ص ۱۳۶، بی جا، بی نا، بی تا.

۲. و هی رساله جلیلة يجب على المؤمنین محافظتها، **الندریة**، ج ۵، ص ۱۰۶.

کتاب مستقلى به شمار نمى آيد؛^۲ هرچند اين داستان در متن فارسى *جلاءالعيون* نيامده و از اضافات و شروح مرحوم شبر است.

بنابراين از مطالب ذکر شد به اين نتيجه مى رسيم که فى الجمله به اين داستان اعتنا شده است و نمى توان گفت مهملى به تمام معنا است؛ اما مورد قبول هم واقع نشده است. آقا بزرگ طهرانى در اين باره سخنى دارد که مضمونش چنين است:

اشکال اول: اين داستان را از طريق «وجاده» يعنى يافتن در کتابى و بدون نقل مستقيم از شخصى به دست آورديم و از ناقل اين جريان چيزى نمى دانيم؛ جز اين که در آن مجلس، شخص محترمی بوده است.

اشکال دوم: سند اين داستان، در برگیرنده تاريخ‌هاى متناقض با متن است.

اشکال سوم: اين متن، مشتمل بر امور شگفتى است که قابل انکار مى باشد. البته جريانى که اين گونه باشد، انگيزه علما از نقل آن در کتاب‌هاى مورد اعتمادشان، اين نيست که به آن اعتماد دارند يا حکم به صحت آن کرده باشند يا اين که بايد اعتقاد به صحت و صدق آن داشته باشيم... هرگز چنين نيست و شأن آنان، از اين مطالب دور است؛ بلکه مقصودشان از آوردن اين داستان‌ها، فقط و فقط يادى از محبوب، و نامى از ديار و مکان او، و گوش فرا دادن به آثار و سخنان او و دفع استبعاد از طول عمر و ادامه حيات و زندگى اش در منتهى نعمت و بهترين حالات زندگى و چه بسا در وضعيت سلطنت و حکومت براى خود و فرزندان و استقرار آنان در پاره‌اى از بلاد پهناور است. البته اين اقتدار و حاکميت را خداوند عزوجل فراهم آورده و کسى که خدا نمى خواهد، نمى تواند به آن حدود و حریم دست يابد.

البته عالمان، به اين حکايات اشاره و آن را نقل مى کنند، در برابر کسانى که دين و عقائد را مورد استهزا قرار مى دهند مى گویند: چرا آن ساکن سرداب، پس از هزار سال بيرون نمى آيد و چگونه از نعمت‌هاى دنيا بهره مى برد؟ و خوراک و پوشاک او - و امور ديگرى که لازمه زندگى و حيات بشرى است - چگونه است؟

علمای ما با اين قضایا بر ضعف عقل‌هاى آن گروه، استدلال مى کنند؛ چون براى انسان عاقل و معتقد

→

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۲۵.

به خدا و رسول و قرآن، همین آیه درباره حضرت یونس، در اثبات قدرت خداوند برای تهیه تمام وسایل ادامه حیات و زندگی حضرت مهدی علیه السلام کافی است. آن جا که خداوند می فرماید: «اگر او از تسبیح کنندگان نبود، تا روز قیامت در شکم ماهی می ماند»^۱.

پس خداوند عزوجل، از قدرت خود بر زنده نگه داشتن نهنگی که یونس را بلعید و زنده نگاه داشتن حضرت یونس تا روز قیامت، خبر داده است.

اگر بگویید: ممکن است منظور از آیه شریف این باشد که جسد یونس را در شکم نهنگ نگه دارد و روز قیامت او را زنده کند، این احتمال از جهات مختلفی که روشن هم می باشد، بعید به نظر می رسد.^۲ البته این مطالب را آقا بزرگ طهرانی، درباره جریان جزیره خضرای ابن الانباری فرموده است.

ب. مصادری که داستان انباری را نقل کرده اند

۱. مرحوم نوری در *جنة المأوی*^۳ و *نجم الثاقب*^۴؛

۲. شیخ زین الدین بیاض عاملی در *الصراط المستقیم*^۵ آن را به صورت مختصر آورده است؛

۳. ابن طاوس در *جمال الاسبوع*؛

۴. سید نیلی در کتاب *السلطان المفرج عن اهل الايمان*؛

۵. مرحوم جزایری در *انوار نعمانية*.

۱. «فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»، صافات (۳۷): ۱۴۲ و ۱۴۴.

۲. و بالجملة لم تصل هذه الحكاية إلينا إلا بالوجداء و لم نعرف من احوال الحاكي لها إلا أنه كان رجلاً محترماً في ذلك المجلس و قد اشتمل سندها على عدة تواريخ تناقض ما في متنها و اشتمل متنها على امور عجيبة قابلة للانكار و ما هذا شأنه لا يمكن أن يكون داعي العلماء من إدراجه في كتبهم المعتمدة بيان لزوم الاعتماد عليها أو الحكم بصحتها مثلاً أو جعل الاعتقاد بصدقها واجباً حاشاهم عن ذلك بل إنما غرضهم من نقل هذه الحكايات مجرد الاستيناس بذكر الحبيب و ذكر دياره و الاستماع لآثاره مع ما فيها من رفع الاستبعاد عن حياته في دار الدنيا و بقاءه متنعماً فيها في أحسن عيش و أفره حال، بل مع السلطنة و الملك له و لأولاده و استقرارهم في ممالك واسعة هيأ الله لهم لا يصل إليها من لم يرد الله و صوله و قد احتفظ العلماء بتلك الحكايات في قبال المستهزئين بالدين بقولهم «لم لا يخرج جليس السرداب بعد ألف سنة و كيف تمتعه بالدنيا و ما أكله و شربه و لبسه و غيرها من لوازم حياته؟» و هم بذلك القول يبرهنون على ضعف عقولهم، فمن كان عاقلاً مؤمناً بالله و رسوله و كتابه يكفيه في اثبات قدرة الله تعالى على تهيئة جميع الاسباب المعيشة في حياة الدنيا له عليه السلام، قوله تعالى في الصافات «و لولا أنه كان من المسبحين للبت في بطنه إلى يوم يبعثون» الصريح في أن يونس لو لم يكن من المسبحين لكان يلبث في بطن الحوت على حاله إلى يوم يبعث سائر البشر. فأخبر الله تعالى بقدرته على إبقاء الحوت الذي التقم يونس و على ابقاء يونس على حاله في بطنه و لبثه فيه كذلك إلى يوم بعث الناس و احتمال اراده موت يونس بإزهاق روحه و لبث جسده في بطن الحوت إلى يوم بعثه و إحيائه مخالف للظاهر من جهات كمال لا يخفى. *الذريعة*، ج ۵، ص ۱۰۸، پارقي.

۳. *بحار الانوار*، ج ۵۳، ص ۲۱۳.

۴. *نجم الثاقب*، ص ۳۸۰-۳۰۰.

۵. *الصراط المستقیم*، علی بن یونس عاملی، ج ۲، ص ۲۶۴، بی جا، المكتبة المرتضوية لاحياء الآثار الجعفرية، بی تا.

بررسی مصادر و نقل‌ها

سید بن طاوس، قصه را نقل نکرده، بلکه عبارتی را نقل می‌کند که برخی از آن چنین برداشتی کرده‌اند که او به این داستان اعتنا داشته است. او می‌گوید:

روایتی با سند متصل یافتیم پیرامون اینکه امام مهدی - صلوات الله علیه - فرزندان دارد که آنان متولیان امور در کشورها و مناطقی از دنیا می‌باشند و این فرزندان از نظر اخلاق و کمال در بالاترین مقام هستند.^۱

محدث نوری از این عبارت استفاده می‌کند که منظور ابن طاووس، جزیره خضرا است؛ لذا می‌گوید: و ظاهراً بلکه به طور یقین، اشاره به این روایت دارد و خدا عالم است.^۲ اشکالی که این جا به نظر می‌رسد، این است که زمان حیات سید بن طاووس بعد از قصه اول (طیبی) بوده و در هر دو قصه، بحث اولاد مهدی آمده است. این که منظور سید، قصه دوم بوده است، ادعایی بدون دلیل است؛ بلکه برخلاف آن دلیل داریم؛ پس نمی‌توان گفت سید این داستان را پذیرفته است.

محور دوم: بررسی سندی داستان‌های نقل شده

أ. داستان طیبی (جزیره خضرای معروف)

در این داستان، شناخت دو نفر برای ما دارای اهمیت است و باید شرح حال آن‌ها بررسی شود: علی بن فاضل و فضل بن یحیی طیبی.

۱. علی بن فاضل

۱-۱. توثیقات

بعضی از معاصران یا قریب به معاصران، او را توثیق کرده‌اند که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل

اشاره کرد:

۱. مرحوم نهایندی می‌نویسد:

او دانشمندی بزرگوار، مردی پرهیزگار و در زهد و تقوا، یگانه روزگار است.

۲. مترجم کتاب *جزیره خضرا* در فضیلت و وثاقت علی بن فاضل می‌نویسد:

همین بس که فقیهی چون وحید بهبهانی، طبق نقل او فتوا داده است و دانشمندی چون

حر عاملی، داستان او را در کتاب *عقیدتی اثبأه/الهدأه* آورده و علمای رجال و تراجم،

۱. و وجدت رواية متصلة الإسناد بأن للمهدي - صلوات الله عليه - أولاد جماعة ولاة في أطراف بلاد البحر على غاية عظمة من صفات الأبرار، *بحار الأنوار*، ج ۵۳، ص ۲۲۰.

۲. و الظاهر بل المقطوع أنه إشارة إلى هذه الرواية و الله العالم، *نجم الثاقب*، ص ۲۹۶.

چون بحر العلوم و اسدالله شوشتری و سید عبدالله شیر و صاحب *روضات* به داستان او استناد کرده‌اند و فقیهی چون شهید اول، داستان او را نوشته و فقیه دیگری چون محقق کرکی، آن را ترجمه کرده است و محدث مجلسی و میرزا عبدالله افندی و نوری داستان را در کتب خود آورده و تقوا و پرهیزکاری او را ستوده‌اند.^۱

۲-۱. تضعیفات

اولاً، بعضی دیگر نیز او را تضعیف کرده‌اند. ظاهراً احدی از معاصران علی بن فاضل، او را توثیق نکرده است. آری؛ کسانی او را توثیق کرده‌اند که صد سال پس از او آمده‌اند. ظاهراً مدرک توثیق نیز خود داستان باشد و این، مستلزم دور باطل است.

سید جعفر مرتضی می‌نویسد:

احدی از معاصران وی، او را توثیق نکرده‌اند، و فقط بعضی از کسانی که صد سال پس از او آمده‌اند، او را توثیق کرده‌اند. ظاهراً دلیلشان هم خود روایت جزیره خضرا است.^۲

ثانیاً، در متن داستان، مدح خودش را چنین گفته است:

ای آقای من، آیا من از جمله بندگان مخلص او هستم در حالی که او را ندیده‌ام.^۳ و این خود منشأ شبهه در اعتبار او می‌باشد؛ چنان که امام خمینی رحمته الله علیه به این مبنا اشاره کرده است.^۴

ثالثاً، معاصران او مثل علامه حلی و ابن داوود، به علی بن فاضل و داستان او اشاره‌ای نکرده‌اند؛ حال آن که مسأله مهمی بوده است.^۵

رابعاً، این قصه را علی بن فاضل در حضور طیبی و جمع بسیاری که برای شنیدن داستان و دیدن شیخ آمده بودند، بازگو کرده است؛ ولی هیچ کس غیر از طیبی آن را نقل نکرده است.

خامساً، از شیخ شمس الدین نجیح حلی و جلال الدین عبدالله بن حرام حلی نیز فقط طیبی نقل کرده است و کس دیگری از این دو نفر مطلبی درباره جزیره خضرا نقل نکرده است.

۱. *نجم الثاقب*، ص ۲۹۶؛ *ریاض العلماء*، ص ۱۷۵.

۲. سید جعفر مرتضی عاملی، *جزیره خضراء در ترازوی نقد*، ص ۱۸۶، ج ۳، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷ ش.

۳. یا سیدی انا من جمله عبیده المخلصین و لارأیته، تستری این تعریف‌ها را بر ساده لوحی حمل کرده و گفته است: «شاید او در اوج بیماری و تب بوده است؛ چون خودش به مریضی اقرار کرده و شاید در خواب دیده باشد» (*بحارالانوار*، ج ۵۲، ص ۱۷۲).

۴. جعفر سبحانی، *کلیات فقه علم الرجال*، ج ۳، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۴ ق، ص ۱۵۲.

۵. این دو بزرگوار، از رجالیان بزرگ و هر دو، در علم رجال صاحب تألیف هستند؛ اما هیچ‌کدام به علی بن فاضل و داستان او اشاره‌ای نکرده‌اند.

بررسی توثیقات و تضعیفات

۱. صاحب **العقبی الحسنان** (مرحوم نهاوندی) که علی بن فاضل را توثیق کرده، از معاصران است. وی از کجا چنین اوصافی را برای علی بن فاضل که در قرن پنجم و شش بوده احراز کرده است؟ اگر از طریق داستان باشد که این، دور است و اگر از طریق دیگری است، آن طریق چیست؟ آیا کلام و نظر گذشتگان است؟ این نیز نمی تواند صحیح باشد؛ زیرا چنین چیزی در کتب رجالی وجود ندارد و کسی متعرض شخصیت او نشده است.

۲. چنان که قبلاً اشاره شد، وحید بهبهانی، طبق این داستان و نقل علی بن فاضل فتوا نداده است؛ بلکه آن را مؤید ذکر کرده است.

۳. نقل شیخ حر عاملی در **اثبات الهداة** - آن هم به صورت مختصر - دلیل بر قبول آن نیست. در این کتاب، حدود بیست هزار حدیث ذکر شده است. آیا او همه را قبول داشته است؟

۴. سید بحر العلوم نیز فرموده است: «یعنی اگر چنین نقلی صحیح باشد، قابل استناد است»؛ پس وی نیز قول علی بن فاضل را قبول نکرده است.

۵. مرحوم شوشتری نیز تصریح کرده است که سند هر دو داستان، غیر معتبر است و مرحوم مجلسی به بی اعتباری داستان اول اعتراف کرده است.

۶. نوشتن (تدوین) داستان، اعم است از این که آن را قبول داشته باشد؛ لذا نوشتن داستان توسط شهید اول نیز بر قبول کلام علی بن فاضل دلالت ندارد.

۷. درباره ترجمه کرکی نیز دو اشکال وجود دارد: اول این که انتساب آن به محقق کرکی معلوم نیست و دوم این که ترجمه کردن (برگردان) مطلبی، نشانگر قبول آن مطلب نیست.

۸. این که برخی چون علامه مجلسی و دیگران آن را نقل کرده اند نیز نمی تواند دلیل بر قبول آن باشد و مؤید این مطلب، این است که علامه مجلسی آن را جداگانه (و در باب مستقل) نقل کرده است.

۹. در کتب مجلسی، افندی و نوری، کلامی که بر ستایش علی بن فاضل دلالت داشته باشد، نیافتیم.

۲. فضل بن یحیی طیبی

۱-۲. توثیقات

۱. شیخ حر عاملی می فرماید:

فضل بن یحیی کاتب، از شهر واسط، شخصیتی است با فضیلت و عالمی است بزرگوار، و

کتاب **کشف الغمّه** را از مؤلف آن (اربلی) شنیده و نقل کرده و به خط خودش آن را

نوشته و مقابله و تصحیح نموده و اجازه نقل آن را نیز از مؤلف، دریافت کرده است.^۱

۲. آقا بزرگ تهرانی می گوید:

اجازه داده است به او ابوالفتح اربلی و او از کسانی است که کتاب *کشف الغمّة* را استنساخ کرده و اربلی کتاب را برایش خوانده و او شنیده است.

۳. نظر آیت الله خوئی: به مرحوم خوئی نسبت داده اند که بعد از آن که او را به عنوان دانشمندی بزرگ ستوده است، می فرماید:

فضل بن یحیی در واسط به کتابت اشتغال داشته و *کشف الغمّة* را از مؤلفش علی بن عیسی اربلی روایت کرده است. او *کشف الغمّة* را به خط خود نوشته و با نسخه مؤلف تطبیق کرده است و در سال ۶۹۱ق از صاحب *کشف الغمّة* اجازه دریافت کرده است.

نقد و بررسی توثیقات و تضعیفات

۱. کلام شیخ حر عاملی، توثیقی برای طیبی محسوب نمی شود؛ چون کلمه جلیل بر وثاقت دلالت ندارد و نیز داشتن اجازه روایت از مرحوم اربلی دلیل بر وثاقت نیست.

۲. از آنچه مرحوم تهرانی گفته است، فهمیده می شود طیبی از شاگردان اربلی بوده و این معنا نیز نمی تواند وثاقت او را ثابت کند.

۳. آنچه به مرحوم خوئی نسبت داده شده است، در واقع کلام او نیست؛ بلکه اگر دقت شود، معلوم می شود وی کلام شیخ حر عاملی را بدون هیچ اظهار نظری نقل می کند؛^۲ پس این نظر مرحوم خوئی نیست؛ بلکه او اصل روایت و جریان را غیر معتبر می داند. طی استفتائی از آن مرحوم سؤال شده است: «در *بحار الانوار* داستانی است درباره جزیره خضرا که آن را علی بن فاضل به طور مفصل بیان می کند. در این داستان، به مسأله اباحه خمس اشاره شده است. برخی شیعیان به استناد این روایت می گویند: خمس در زمان غیبت واجب نیست. نظر شما در این باره چیست؟» آیت... خوئی در جواب می گوید: «روایت مذکور، اعتباری ندارد».^۳

۱. شیخ مجدالدین الفضل بن یحیی بن علی بن المظفر بن الطیبی الکاتب بواسط فاضل عالم جلیل یروی کتاب *کشف الغمّة* عن مؤلفه علی بن عیسی الاربلی کتبه بخطه و قابله و سمعه عن مؤلفه و له منه اجازة سنة ۶۹۱... شیخ حر عاملی، *امل الآمل*، تحقیق سیداحمد حسینی، ص ۲۱۸، بغداد، مکتبة الاندلس، ۱۴۰۴ق.

۲. سید ابوالقاسم خوئی، *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۳، ص ۳۱۶، ج ۵، بی جا، بی نا، ۱۴۱۳ق.

۳. «الروایة المذكورة لیست معتبرة و قد وردت الروایات المعتبرة ایضا لکن لم یکن مفادها الحلیه للمکلف بأداء الخمس...»، *المسائل و*

بنابراین، برداشت‌ها و اظهارات بعضی از معاصران^۱ در مقام تقویت و تأیید قصه جزیره خضرا، مورد مناقشه و ایرادهای جدی است و مطالبی را که به بزرگان ما نسبت داده، کاملاً دور از واقع است.

نکاتی دربارهٔ سند

علاوه بر این‌ها چند نکتهٔ دیگر دربارهٔ سند این داستان وجود دارد:

۱. فردی که می‌گوید: «در خزانه امیرالمؤمنین علیه السلام... رساله‌ای به خط شیخ فاضل عالم عامل فضل بن یحیی طیبی یافتیم» کیست؟ مطمئناً این شخص، علامه مجلسی نیست؛ زیرا وی تصریح می‌کند این داستان را از رسالهٔ دیگری نقل می‌کنم. بحرانی نیز می‌گوید: «بعضی از بزرگان فرموده‌اند این حدیث را به خط شیخ فاضل... یافته‌ایم».

اولاً، کلام بحرانی نیز دلالت ندارد بر این که مستقیماً از راوی شنیده باشد.

ثانیاً، بر فرض که بپذیریم مستقیماً از راوی نقل کرده است، این سؤال پیش می‌آید که چگونه ممکن است مرحوم بحرانی او را دیده و بدون واسطه داستان را از او شنیده باشد؛ ولی علامه مجلسی - با این که معاصر او بوده - او را ندیده است.

ثالثاً، به چه علت، علامه مجلسی به نقل از یک رسالهٔ متداول بسنده کرده و دربارهٔ نویسنده و صاحب آن تحقیق نکرده است تا حقیقت را از او بپرسد.

۲. آن شخص مجهولی که می‌گوید: رساله‌ای به خط طیبی یافته‌ام، چگونه توانسته است خط طیبی را شناسایی کند؟ آیا خط طیبی که صدها سال قبل از این راوی مجهول، فوت کرده است، بین مردم آن‌چنان مشهور و معروف بوده که حتی این فرد مجهول الحال هم آن را شناخته است؟ شاید حقیقت امر بر این شخص مشتبه شده باشد؛ به این دلیل که مثلاً وقتی دیده است طیبی این داستان را روایت می‌کند، فکر کرده حتماً کاتب آن نیز طیبی است؛ در صورتی که بین این دو، ملازمه‌ای نیست.

۳. در روایت، مطلبی است که باعث سوء ظن می‌شود و آن، قول علی بن فاضل است که می‌گوید: «من شک ندارم که او از دمشق، همراه ما بود». در کتاب **تبصرهٔ الولی** اضافه بر آن، گفته است: «و تا جزیرهٔ اندلس همراه ما بود». بعد می‌گوید:

به او گفتم: «آیا هنگام سفر از دمشق به مصر با ما بودی؟» گفت: «خیر». گفتم: «و از مصر به اندلس با

ما نبودی؟» گفت: «به خدا سوگند! با شما نبودم». و علی بن فاضل به گفته آن شخص، اکتفا کرده است.
۴. مرحوم شوشتری می گوید: شاید ناقل این دو داستان، از دشمنان شیعه بوده که چنین داستانی را جعل کرده است تا حقایق را وارونه جلوه دهد. از کجا معلوم که ناقل آن، همچون مفضل (معقل) - غلام عبیدالله بن زیاد - نبوده که به خانه مسلم بن عوسجه راه یافت و به او گفت: «من مردی از اهل شام هستم که خداوند بر من منت گذاشته است تا دوستدار اهل بیت باشم» و حال آن که این مرد خیث، جاسوس بود.

مرحوم آقا بزرگ تهرانی نیز گفته است:

... طیبی کوفی نیز این قصه را به واسطه دو شیخ فاضل شمس الدین حلی و جلال الدین عبدالله بن حواری نقل می کند. این دو نفر هم قصه را در سامرا از علی بن فاضل شنیده اند. سپس طیبی این قصه را شفاهی از بازگوکننده آن در سامرا شنیده است. در این صورت، اگر واضح قصه، طیبی باشد، نقل کننده و راویان، همه خیالی هستند.^۲

یعنی او نیز احتمال جعلی بودن داستان را داده است.

نتیجه

این داستان از نظر سند مورد خدشه است و هیچ راهی برای تصحیح و جبران آن به نظر نمی رسد.

....→
۱. فاضل معاصر، حجت الاسلام مهدی یور.

۲. طبقات اعلام الشیعه، ج ۵، ص ۱۴۵.

۱. کمال الدین احمد بن محمد بن یحیی انباری در سال ۵۴۳ق (حدوداً نهمصدسال پیش) می گوید: روزی در ماه رمضان، نزد «عون الدین یحیی بن هبیره» وزیر بودیم و گروه دیگری هم بودند. بعد از افطار، اکثر حضار، رخصت طلبیدند و رفتند و فقط عدهای مخصوص ماندند. در آن شب، کنار وزیر، مردی نشسته بود که وزیر، او را بسیار احترام می کرد و عزیز می داشت؛ ولی من او را نمی شناختم. مجلس تمام شد و حضاران برخاستند که به منازل خود بروند. خدمت کاران وزیر، خبر دادند باران به سرعت می بارد و راه عبور بر مردم بسته شده است. وزیر، مانع رفتن ما شد و دوباره همگی نشستیم. از هر باب، سخنی به میان می آمد تا سر رشته کلام به مذاهب و ادیان کشیده شد. وزیر، در مذمت مذهب شیعه بسیار تندروی می کرد و به پیروان این مذهب، بد می گفت. در این اثنا، شخصی که وزیر او را بسیار احترام می کرد و کنارش نشسته بود گفت: «جناب وزیر! اگر اجازه دهید، حکایتی را از شیعیان که خودم با چشمانم دیده ام، نقل کنم». وزیر، لختی به فکر فرو رفت و آن گاه اجازه داد. آن مرد گفت: «من در شهر باهیبه، که شهری بسیار بزرگ و با عظمت است، رشد کرده ام. این شهر، هزار و دویست قریه دارد و عقل، از کثرت جمعیت آن در حیران است. تمام مردم آن شهر و قریه ها و جزایر اطرافش مسیحی هستند.

من با پدرم به قصد تجارت از باهیبه، بیرون آمدم و سفر پرخطر دریا را اختیار کردیم. هنگام حرکت بر روی دریا، دست تقدیر الهی، کشتی ما را به سوی جزایر سرسبز و خرمی برد. در آن جزایر، بوستان های زیبا و جویبارها و چشمه سارهای پر آب زیادی دیده می شد. با تعجب از ناخدای کشتی، نام آن جزایر را پرسیدم؛ گفت: «نمی دانم؛ زیرا تاکنون به این جزایر نیامده ام». چون به اولین جزیره رسیدیم، از کشتی پیاده و وارد آن جزیره شدیم. شهری دیدیم بسیار تمیز و خوش آب و هوا و در نهایت لطافت و پاکیزگی. از مردم آن جا نام آن شهر را پرسیدیم. گفتند: «نامش مبارکه است و حکمرانش هم طاهر نام دارد». گفتیم: «عمال و گماشتگان سلطان کجایند که اموال ما را ببینند و مالیات خود را بردارند و ما شروع به معامله و خرید و فروش کنیم؟» گفتند: «حاکم این شهر، گماشته و اعوان و انصاری ندارد؛ بلکه خود بازرگانان باید خراج خود را به خانه حاکم ببرند و به او بدهند».

ما را راهنمایی کردند تا به منزل او رسیدیم. چون وارد شدیم، مردی صوفی صفت و صافی ضمیر دیدیم که لباسی از پشم پوشیده و عبایی در زیرش انداخته و دوات و قلمی پیش خود نهاده بود. ما را که دید، قلم به دست گرفت و شروع به نوشتن کرد. تعجب کردم. سلام کردیم و او جواب داد و ما را تکریم کرد. پرسید: «از کجا آمده اید؟» ما وضعیت خود را برای او شرح دادیم. او گفت: «همه به شرف اسلام رسیده اید و توفیق تصدیق دین محمدی ﷺ یافته اید؟» گفتیم: «بعضی از ما بر دین موسی و عیسی راسخ هستیم». گفت: «اهل ذمه، جزیه خود را بدهند و بروند و فقط مسلمانان بمانند». پدرم، جزیه خود و من و سه نفر دیگر را داد و نه نفر دیگر هم که یهودی بودند، جزیه خود را دادند.

سپس به شهر دیگری به نام زاهره رفتیم. این شهر بسیار زیبا و دلگشا و مشرف به دریا بود. طول و عرض این شهر پرسرور، به اندازه های بود که یک اسب تندرو، کمتر از دو ماه نمی توانست آن را ببیماید. کوهی چون نقرهای سفید آن شهر را احاطه کرده بود. صمیمیت و مهربانی در این شهر موج می زد. حتی گرگ و میش با هم انس و الفتی داشتند. اگر کسی حیوانی را به زراعت کسی می فرستاد، آن جانور حتی یک برگ از آن باغ و مزرعه نمی خورد و به جایی آسیبی نمی رساند. مردم آن، بهترین آداب و رسوم اجتماعی را داشتند و در راستی و امانت و دیانت، بی همتا بودند. آنان، هیچ سخن لغو و بیهودهای را بر زبان نمی راندند و غیبت و سخن چینی نمی کردند. هرگاه وقت نماز می شد و مؤذن بانگ نماز برمی داشت، همگی از مرد و زن به نماز حاضر می شدند.

آن گاه به خدمت حاکم آن شهر رسیدیم. ما را به باغی آراسته و در میان گنبدی عظیم و زیبا در آوردند. حاکم، در آن مکان بر تختی نشسته بود و جمعی در خدمت او کمر اخلاص بسته بودند. حدود هشت روز در خدمت آن حاکم بودیم. پس از آن به طرف شهری حرکت کردیم که آن را رایقه می گفتند و حاکم آن، قاسم بن صاحب الامر نام داشت. این شهر نیز همانند شهر پیشین بود. خلاصه، بعد از این سه شهر، دو شهر دیگر در این منطقه وجود داشت. یکی صافیه بود و سلطان آن، ابراهیم بن صاحب الامر نام داشت و دیگری عناطیس و سلطان آن، هاشم بن صاحب الامر بود. این دو شهر هم در زیبایی و دل گشایی، همانند آن سه شهر بود. آن مرد مسیحی، آن گاه به وزیر گفت: «طول و عرض این پنج شهر، به اندازه یک سال راه است و جمعیت آن، نامحدودند و همگی شیعه هستند. حاکمان این شهرها، فرزندان امام زمان هستند. در آن سال که ما آن جا بودیم، قرار بود حضرت ولی عصر، به شهر زاهره تشریف فرما شود. مدتی انتظار آن حضرت را کشیدیم؛ ولی عاقبت موفق به دیدارش نشدیم و روانه شهر و دیار خود شدیم؛ اما دو نفر از ما به نام های روزبهان و حسان برای دیدار آن حضرت، آن جا ماندند».

اولاً، درباره این داستان باید گفت تمام ناقلان، آن را از کتاب *فی التعازی عن آل محمد* و *وفات النبی* تألیف ابو عبدالله محمد بن علی العلوی الحسینی، نقل کرده‌اند.

آقا بزرگ تهرانی درباره این کتاب می‌گوید:

کتاب تعازی درباره تعزیت و تسلیت است و با ذکر وفات پیامبر *ﷺ* شروع شده است و در ادامه درباره وفات فرزندان پیامبر *ﷺ* بحث کرده است و در آخر هم درباره شهرهای فرزندان حضرت حجت پیوسته‌هایی دارد. این کتاب تألیف ابو عبدالله محمد بن علی بن حسن بن عبدالرحمن علوی حسینی است. یک نسخه از آن در کتابخانه حضرت علی بن موسی الرضا *علیه السلام* بوده است که مرحوم نوری نسخه برداری کرده و در کتاب خود (مستدرک الوسائل) از آن نقل می‌کند.^۱

مرحوم آقا بزرگ تهرانی، طریق به مؤلف را نقل می‌کند:

شیخ جلیل ابوالعباس احمد بن حسین در سال ۵۷۱ به من خیر داد.^۲

سپس وی سند را نقل کرده و به محمد بن علی بن حسن بن عبدالرحمن (صاحب *التعازی*) متوفای سال ۴۴۳ق می‌رساند؛ یعنی مؤلف در قرن پنجم و معاصر شیخ طوسی بوده است. این، در حالی است که این داستان، مربوط به سال ۵۴۳ق است؛ پس استفاده می‌شود الحاق مورد نظر عبارت «الحق بآخره»، از خود مؤلف نیست و معلوم نیست چه کسی اضافه کرده است؛ زیرا بعید است از سال ۴۴۳ق که کتابش را نقل کرده است تا ۵۴۳ق یا بیشتر عمر کرده باشد.

قرینه دوم، عبارت *الذریعه* است که می‌فرماید: «الحق بآخره»؛ یعنی این داستان جزء کتاب *التعازی* نبوده و بعدها به آن ضمیمه شده است؛ پس معلوم نیست این جریان برای کیست و چه کسی آن را به آخر کتاب *التعازی* افزوده است.

ثانیاً، در سند این داستان باید درباره دو نفر بحث شود: ۱. کسی که این داستان برای او اتفاق افتاده و خودش جزیره را دیده است. ۲. کمال الدین انباری (کسی که داستان را شنیده و اولین ناقل آن است).

....>

چون این قصه عجیب به پایان رسید، وزیر از جا برخاست و به اتاق مخصوص خود رفت و سپس یکایک ما را طلبید و از ما قول گرفت این قصه را برای هیچ کس نقل نکنیم (بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۲۱۳-۲۲۱؛ نجم الثاقب، ص ۳۰۰-۳۸۰).

۱. التعازی فی ذکر ما يتعلق بالتعزیه و التسلیة مبتدئاً فیہ بذكر وفات النبی و ما ناله عند موت أولاده و الحق بآخره ذکر بلاد أولاد الحجة *ﷺ* و هو للشریف الزاهد ابی عبدالله محمد بن علی بن الحسن بن عبدالرحمن العلوی الحسینی، *الذریعه*، ج ۴، ص ۲۰۵.
۲. اخبرنی الشیخ الجلیل ابوالعباس احمد بن حسین فی سنة احدى و سبعین و خمسة سنة، همان، ج ۵، ص ۱۰۷، پاورقی.

۱. کسی که داستان برای او اتفاق افتاد: بزرگ‌ترین اشکال در سند داستان انباری، از همین جا

آغاز می‌شود؛ زیرا

اولاً، هیچ کس اسم او را نمی‌داند و فقط گفته شده او میهمان عون‌الدین هبیره^۱ وزیر بوده و نزد او از احترام خاصی برخوردار بوده است.

ثانیاً، این شخص یک نصرانی بوده است و همین باعث می‌شود اعتماد ما به نقل او کم یا سلب شود؛ زیرا امکان جعل، قوت می‌گیرد.

۲. **کمال‌الدین انباری**: ظاهراً مجهول است و در کتب شیعه و سنی ذکری از او نیامده است. البته شاید همان ابوالبرکات ادیب باشد که سال ۵۱۳ق متولد شد و در ۵۷۷ق وفات یافت؛ ولی اولاً توثیقی از عامه و خاصه ندارد و ثانیاً کسی این جریان را به او نسبت نداده است.^۲

بررسی متن

برای بررسی متن داستان جزیره خضرای معروف بحث را از دو نظر پی می‌گیریم: اول، تناقضاتی که بین نقل‌های مختلف داستان وجود دارد و دوم، اشکالاتی که به متن وارد است.

أ. تناقضات بین نقل‌ها

۱. در نقل تستری آمده است: مسافت روستایی که علی بن فاضل در آن، مریض شد، با جزیره پانزده روز بود که مسافت دو روز آن صحرا بود و بقیه آبادی به هم متصل؛ اما در نقل مجلسی و بحرانی فاصله بیست و پنج روز ذکر شده است.^۳

۲. در **بحار الانوار** تعداد امرا و نیروها و یاران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه، ۳۰۰ نفر ذکر شده است؛ ولی مرحوم بحرانی تعداد آن‌ها را ۳۱۱ نفر ذکر کرده است.^۱

۳. طبق نقل مرحوم مجلسی، در داستان جزیره هیچ ذکری از علمای شیعه در آن جزیره نبود، مگر پنج نفر و طبق نقل مرحوم بحرانی، علمایی که در جزیره از آن‌ها سخن گفته می‌شد، سه نفر بودند.

۴. در روایت علامه مجلسی، یکی از علمایی که در جزیره از آن‌ها نام برده می‌شد، جعفر بن سعید

۱. نام او یحیی بن هبیره و از اهالی دجیل است. در سن کودکی وارد بغداد شد و به درس پرداخت و پس از قبول مسؤولیت‌های متعدد بالاخره از طرف سلطان مسعود سلجوقی به سمت وزارت تعیین شد. وی، آثار و کتاب‌های متعددی دارد. در سال ۵۵۵ق در بغداد درگذشت و همان‌جا به خاک سپرده شد (وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۲۴۳).

۲. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۲۱، ص ۱۱۳، ج ۹، بیروت، مؤسسة الرساله، ۱۴۱۳ق؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۱۳۹.

۳. تبصرة الولی، ص ۲۴۵.

حلی است؛ ولی مرحوم بحرانی نام او را جعفر بن اسماعیل حلی ذکر کرده است.

۵. راه پیموده شده در دریا را علامه مجلسی شانزده روز و مرحوم بحرانی شش روز بیان کرده است.

۶. طبق نقل علامه مجلسی، شمس الدین به علی بن فاضل گندم و جو هدیه کرد و او آن‌ها را به ۱۴۰

دینار فروخت؛ اما طبق نقل مرحوم بحرانی قیمت آن‌ها را ۲۵ دینار طلا و ۲۵ درهم نقره ذکر کرده است.

۷. در متنی که علامه مجلسی ذکر کرده، چنین آمده است: «شمس الدین به علی بن فاضل پنج درهم

از پول آن جزیره داد و او گفت: این پنج درهم، برای برکت محفوظ است»؛ اما در روایت مرحوم بحرانی

آمده است: «اصلاً پولی از جزیره خارج نمی‌شود و پولی نیز به جزیره وارد نمی‌شود».

۸. مدت اقامت علی بن فاضل در روستایی که اهالی آن شیعه بودند و هر سال برای آن‌ها ارزاق

فرستاده می‌شد، در داستان علامه مجلسی چهل روز و در داستان مرحوم بحرانی، یک هفته بیان شده

است.

اشکالات فوق زمانی تقویت می‌شود که به این نکته توجه داشته باشیم که در تمام نقل‌ها داستان به

صورت وجاده ذکر شده است؛ یعنی همه گفته‌اند: «**فقد وجدت فی خزانه امیر المؤمنین علیه السلام...**»،

یعنی آن را یافتیم و این، غیر از شنیدن و سماع است. حال، جای این پرسش است که آیا اینها یک نسخه

«وجاده» است یا این که سه نسخه و به خط طیبی وجود داشته است؟

از سوی دیگر برای حل این تعارضات می‌توان گفت: اگر تعارضی بین متن بحرانی و مجلسی وجود

داشت - مخصوصاً متونی که مجلسی به خط خودش نوشته است - متن مجلسی مقدم است؛ زیرا علامه

مجلسی گروهی از مجموعه علمای داشت و به صورت گروهی فعالیت می‌کرد؛ اما بحرانی به تنهایی کار

می‌کرد و شخص پرکار و فعالی بود و زیاد می‌نوشت لذا ممکن است هنگام نوشتن اشتباهاتی از روی

سهو واقع شود.

نکته قابل توجه این که این تناقضات نمی‌تواند به اصل داستان خدشه‌ای وارد کند؛ یعنی اگر چه

نقل‌های مختلف در بعضی قسمت‌ها با هم متفاوت است، ولی شاید تواتر معنوی را ثابت کند؛ مثل این که

یکی می‌گوید: تصادف شده و شخص دیگری می‌گوید: دعوا شده و نفر سوم می‌گوید: دیوار خراب

شده است که از مجموع کلام آن‌ها می‌توان نتیجه گرفت حتماً حادثه‌ای رخ داده است. آنچه می‌تواند

→

شاخص قضاوت دربارهٔ این داستان باشد بررسی جملاتی است که در نقل‌های مختلف بیان شده است و ما در قسمت بعد به آن می‌پردازیم.

ب: دیگر اشکالات وارد بر داستان

در بررسی اشکالات وارد بر متن داستان، توجه ما، بیشتر به داستان علی بن فاضل است، زیرا ضعف داستان انباری بر همه معلوم است و چندان مورد توجه و استناد قرار نگرفته است. ضمن این که اشکالات نقل علی بن فاضل را هم ندارد؛ لذا به برخی اشکالات آن نیز اشاره خواهیم کرد:

اشکال اول: بزرگ‌ترین و اساسی‌ترین اشکالی که بر متن داستان جزیره خضرا وارد است، این است که این داستان، در بردارندهٔ مطالبی است که با معتقدات ما سازش ندارد؛ مانند مسأله تحریف قرآن. اکنون، بخشی از داستان را که به این مسأله مربوط است ذکر می‌کنیم سپس به بررسی آن می‌پردازیم. در قسمتی از داستان آمده است:

گفتم: «چرا قبل و بعد برخی آیات قرآن با هم مرتبط نیستند؟ شاید درک و فهم محدود من نمی‌تواند به عمق آن پی ببرد؟» گفت: «آری؛ آیات همین مشکلی که می‌گوئید، دارد و علت، این است که چون پیامبر اکرم رحلت کرد، دو بت قریش، خلافت ظاهری حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را غصب کردند. حضرت صلی الله علیه و آله تمام قرآن را جمع آوری کرده و آن را به مسجد آورده و عرضه کرد و گفت: «این کتاب خدا است و پیامبر اکرم به من دستور داده است آن را بر شما عرضه کنم و بدین وسیله، حجت بر شما تمام شود؛ ولی فرعون و نمرود این امت گفتند: «ما نیازی به قرآن شما نداریم».

حضرت فرمود: «البته حبیب من، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین برخوردی را از شما به من خبر داده بود؛ ولی می‌خواستم بر شما اتمام حجت کنم». سپس حضرت در حالی که دعایی زیر لب داشت و می‌گفت: «خداوندا! تو روز قیامت بر اینان گواه باش» به خانه برگشت.

آن‌گاه ابوبکر اعلام کرد: «هر کس قرآن یا جزیی از آن را دارد بیاورد». ابوعبیده جراح و عثمان و سعد بن ابی وقاص و معاویه بن ابی سفیان و عبدالرحمن بن عوف و طلحه بن عبید و ابوسعید خدری و حسان بن ثابت و گروه‌هایی از مسلمانان آمده و قرآن را جمع آوری کردند؛ ولی آیتی را که در مذمت بعضی بود، حذف کردند؛ لذا می‌بینید که آیات قرآن، مرتبط نیستند. قرآنی که امیرالمؤمنین آن را به خط خود جمع کرده بود، نزد حضرت صاحب الامر محفوظ است و همه چیز در آن وجود دارد، حتی حکم

خراش وارد کردن. البته این قرآن فعلی، پس شکی در صحت آن نیست و کلام خدا است.^۱
آری این است آنچه از ناحیه مقدسه اظهار نظر شده است؛ البته طبق ادعای ناقل این داستان.

نقد و نظر

آقای بهبودی درباره این داستان گفته است: «داستان جزیره خضراء تخیلی است که نویسنده آن، به رسم قصه پردازان آن را تنظیم کرده است و این شیوه در دوره ما هم معمول است.»^۲ «این قصه از ساخته های حشویه است؛^۳ زیرا آنان معتقدند قرآن، از نظر لفظی تحریف شده است.»^۴
در روایات تصریح شده است که علت عدم ارتباط بین آیات قرآن این است که ابوبکر قرآنی را که امیرالمؤمنین علیه السلام آورد، رد کرد؛ اما این که ابوبکر، موفق شده باشد قسمت هایی از قرآن را حذف کند، چنین مطلبی در روایات ما وارد نشده است. اگر این داستان را بپذیریم، باید قائل به تحریف قرآن شویم که به چند دلیل مردود است:

۱. با توجه به آیات، سلامت قرآن از تحریف ثابت می شود مانند «انا نحن نزلنا الذكر و اناله

لحافظون»^۵.

۲. شدت عنایت مسلمانان به قرآن، با نوشتن و حفظ کردن و قرائت آن به حدی بوده که اجازه هیچ

۱. فقلت له: «یا سیدی اری بعض الايات غير مرتبطة بما قبلها و بما بعدها كأن فهمی القاصر لم یصر الی غوریة ذلك. فقال: نعم الامر كما رأیته و ذلك [انه] لما انتقل سيد البشر محمد بن عبدالله من دار الفناء الی دار البقاء و فعل صنما قریش ما فعلاه من غضب الخلافة الظاهرية جمع امیرالمؤمنین علیه السلام القرآن كله و وضعه فی إزار و أتى به الیهم و هم فی المسجد، فقال لهم: هذا كتاب الله سبحانه أمرنی رسول الله صلی الله علیه و آله أن أعرضه الیکم لقیام الحجة علیکم یوم العرض بین یدی الله تعالی فقال له فرعون هذه الامة و نمرودها: لسنا محتاجین الی قرآنک، فقال علیه السلام: لقد اخبرنی حبیبی محمد صلی الله علیه و آله بقولک هذا و انما اردت بذلك إلقاء الحجة علیکم. فرجع امیرالمؤمنین علیه السلام به الی منزله و هو یقول: لاله الا أنت وحدک لا شریک لک لاراد لماسبق فی علمک و لامانع لما اقتضته حکمتک فکن انت الشاهد لی علیهم یوم العرض علیک. فنادی ابن ابی قحافة بالمسلمین و قال لهم: کل من عنده قرآن من آية أو سورة فلیأت بها فجاء ابو عبیدة بن الجراح و عثمان و سعد بن أبی وقاص و معاوية بن ابی سفیان و عبدالرحمن بن عوف و طلحة بن عبیدالله و ابوسعید الخدری و حسان بن ثابت و جماعات المسلمین و جمعوا هذا القرآن و اسقطوا ماکان فیہ من المثالب التي صدرت منهم بعد وفاة سيد المرسلین صلی الله علیه و آله فلهدا ترى الايات غير مرتبطة و القرآن الذی جمعه امیرالمؤمنین بخطه محفوظ عند صاحب الامر علیه السلام فیہ کل شیء حتی أرش الخدش و اما هذا القرآن فلاشک و لاشبهة فی صحته و انما کلام الله سبحانه هكذا صدر عن صاحب الامر علیه السلام (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۷۰).

۲. همان، ص ۱۵۹، پاورقی.

۳. هم جماعة یستندون فی کل شیء من الاصول و الفروع الی روایة رویت من دون رعاية شرائط الحجية. و اختلف فی ضبطها فقیل باسکان الشین لأن منهم المجسمة و المجسمة محشو. و المشهور أنه یفتحها نسبة إلی الحشاء لأنهم كانوا یجلسون أمام الحسن البصری فی حلقة فتکلموا بالسقط عنده فقال: «ردّوا هولاء الی الحشاء الحلقة - أي جانبها» فسموا حشویة. (محقق حلی، المسلك فی اصول الدین، ص ۶۵، پاورقی).

۴. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۷۰، پاورقی.

۵. حجر (۱۵): ۹.

تحریفی داده نمی‌شد. گاهی حافظان قرآن، به سی هزار نفر می‌رسیدند. در جنگ صفین، سی هزار قاری قرآن حضور داشت.^۱

۳. از سوی دیگر، علامه مجلسی و علامه طباطبایی در ذیل تفسیر آیه تطهیر گفته‌اند: ترتیب فعلی قرآن، به همان ترتیب نزول نیست؛ بلکه خود پیامبر ﷺ می‌فرمود هر آیه‌ای را کجا قرار بدهند؛ پس عدم تناسب بین آیات دلیل بر حذف نیست.

۴. ما نیز قبول داریم قرآنی را که امیرالمؤمنین علیه السلام جمع آوری کرد، نزد امام زمان علیه السلام است؛ ولی به گفته آیت الله خویی، آن قرآن، همراه تفسیر، تأویل و بیانات و توضیحات است، نه این که قرآن دیگری باشد.^۱

۵. بین صدر و ذیل داستان، تناقض وجود دارد؛ چون در پایان این قسمت می‌گوید: «هیچ شبهه‌ای در صحت و سلامت قرآن فعلی از تحریف نیست»؛ در حالی که قبل از این گفته بود «آنچه از نقاط ضعف و بدگویی‌های دشمنان در قرآن بوده، حذف شده است» و این تناقضی بین صدر و ذیل این قسمت از داستان است.

۶. در روایات آمده است: کسی که از جانب حکومت مأمور جمع آوری قرآن شد، زید بن ثابت بود و بعد از او، ابن مسعود، ابی بن کعب و معاذبن جبل بودند که از قراء نیز به شمار می‌رفتند؛ ولی در این داستان، هیچ سخنی از این‌ها به میان نیامده است؛ بلکه نام کسانی برده شده است که قطعاً از گردآورندگان قرآن و از قراء نبوده‌اند.

اشکال دوم: در داستان چنین آمده است: هرگاه مقداری از قرآن را که مورد اختلاف قاریان بود می‌خواندم، می‌گفتم: «حمزه چنین خوانده است؛ کسائی چنان خواند و عاصم یا ابن کثیر چنین خواندند». پس سید [شمس الدین] گفت: «ما این‌ها را نمی‌شناسیم. قرآن، تا پیش از هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه بر هفت حرف نازل شد. بعد از هجرت، در **حجۃ الوداع**، جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد! قرآن را بر من بخوان، تا به تو اوائل سوره‌ها و اواخر آن و شأن نزول آن را یاد بدهم». پس امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام و ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود و **حذیفه بن یمان** و جابرین عبدالله انصاری و ابوسعید خدری و حسان بن ثابت و جمعی از اصحاب در محضر پیامبر آمدند و پیامبر شروع به تلاوت و قرائت

۱. نصرین مزاحم، وقعة صفین، ص ۱۸۸، ج ۲، بی‌جا، المؤسسة العربية للحدیثه، ۱۳۸۲ق.

قرآن - از اول تا آخر - کرد. پس هر کجا اختلافی بود، جبرئیل آن را بیان می کرد و امیرالمؤمنین آن را یاد داشت کرده و بر روی پوست می نوشت. بنابراین تمام قرآن، قرائت امیرالمؤمنین است»^۲.

نقد و نظر

۱. چرا این قرائت را قرائت علی عليه السلام می داند و چرا آن را قرائت نبی صلى الله عليه وآله وسلم نام نگذاشت؛ در حالی که حضرت آن را می خواند؟ و چرا قرائت جبرئیل نباشد؛ در حالی که او تصحیح می کرد؟ و چرا قرائت صحابی دیگر نباشد؟

۲. این گفته که: «قرآن، بر هفت حرف نازل شد»، باطل است و در مقابل آن، روایات دیگری وجود دارد که می گوید: «القرآن واحد نزل من عند الواحد و انما الاختلاف يجيء من قبل الرواة»^۳.
۳. این جا آمده است که قرائت، هفت تا است؛ در حالی که قرائت، یکی بیشتر نیست. اگر بخواهیم

مماشات کنیم، باید بگویم ده تا است؛ چنان که مرحوم خوئی همه را مطرح و سپس اشکال می کند.
۴. طبق این قصه، اختلافی که جبرئیل حل می کرد، به اوائل سوره ها و اواخر آن ها و شأن نزول آیات، مربوط بوده است؛ پس ربطی به قرائت ندارد که سید شمس الدین در جواب اختلاف قرائت آن را بیان می کند. اگر مراد، اختلاف در آیات باشد، معنایش تحریف در قرآن است - آن هم در زمان خود پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم - که این برداشت، مخالف خود قصه است؛ زیرا گفته است: «حتى اعرفك اوائل السور و أواخرها و شأن نزولها» و نگفته است: «آیات را به تو یاد بدهم».

۵. این معنا، توهین به پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم و مطابق افسانه غرائق است که قائل به خطای پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم است و

....>

۱. سیدابوالقاسم خوئی، *البیان*، ص ۲۲۳، ج ۴، بیروت، دارالزهراء، ۱۳۹۵ق.

۲. در بخشی از داستان می خوانیم: «فكان كلما قرأت شيئاً فيه خلاف بين القراء اقول له: قرأ حمزة كذا و قرأ الكسائي كذا و قرأ عاصم كذا و ابوعمر بن كثير كذا. فقال السيد [شمس الدين] سلمه الله: نحن لانعرف هولاء و انما القرآن نزل على سبعة أحرف قبل الهجرة من مكة الى المدينة و بعدها لما حج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حجة الوداع نزل عليه الروح الامين جبرئيل عليه السلام فقال: يا محمد اتل عليّ القرآن حتى اعرفك اوائل السور و أواخرها و شأن نزولها.

فاجتمع اليه علي بن ابيطالب و ولده الحسن و الحسين عليهم السلام و ابي بن كعب و عبدالله بن مسعود و حذيفة بن اليمان و جابر بن عبدالله الانصاري و ابوسعيد الخدري و حسان بن ثابت و جماعة من الصحابة رضی الله عن المنتجبين منهم فقرأ النبي صلى الله عليه وآله وسلم القرآن من أوله الى آخره فكان كلما مر بموضع فيه اختلاف، بينه له جبرئيل عليه السلام و اميرالمؤمنين عليه السلام يكتب ذاك في درج من آدم فالجميع قراءة اميرالمؤمنين و وصی رسول رب العالمين». *بحار الانوار*، ج ۵۳، ص ۱۶۹.

۳. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۶۳۰، ح ۱۲، ج ۳، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ق؛ شیخ مفید، *الاعتقادات*، ص ۸۶، بی جا، بی تا، بی نا؛ *بحار الانوار*، ج ۳۱، ص ۲۱۰، یاورقی.

بطلان این افسانه، در جای خود ثابت شده است.^۱

۶. آیا در شأن نزول و اوائل سوره‌ها و اواخر آن، اختلافی وجود داشته است تا جبرئیل به حل آن بپردازد؟ هیچ دلیل و شاهی بر وجود چنین اختلافی وجود ندارد.

اشکال سوم. مرحوم شوشتری، صاحب **قاموس**، یکی از نشانه‌های جعلی بودن این داستان را نام

بردن از حسان بن ثابت بین قراء دانسته و می‌گوید:

در این داستان، دو جا حسان بن ثابت را از قراء قرار داده است و حال آن‌که چنین نیست؛ بلکه او تنها یک شاعر است و همین‌طور افراد دیگر - غیر از عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب - که فقط این دو نفر از قراء بوده‌اند.

اشکال چهارم. از اشکالات جدی دیگری که به این داستان وارد است، مسأله رؤیت در زمان غیبت

کبرا است. در این داستان، چند بار به مسأله رؤیت اشاره شده است:

الف. در این داستان آمده است که علی بن فاضل از سید شمس‌الدین پرسید: «کسی که مدعی می‌شود در دوران غیبت مرا دیده است، دروغ می‌گوید؛ پس چگونه در این جا کسانی هستند که حضرت را می‌بینند؟»^۲ و سید در پاسخ او گفت:

راست می‌گویی. حضرت، این کلام را در آن زمان، به دلیل کثرت دشمنانش فرمودند - اعم از نزدیکان حضرت و فرعون‌های بنی‌العباس - تا جایی که بعضی از شیعیان، بعضی دیگر را از بردن نام حضرت منع می‌کرد؛ ولی امروز، مدت‌ها از غیبت گذشته و دشمن از او مأیوس گشته و سرزمین ما نیز از دسترسی و ظلم آنان دور است و احدی از آنان - به برکت حضرت - به ما دسترسی ندارد.^۳

نقد و نظر

۱. این جا فلسفه عدم رؤیت را خوف حضرت از دشمنان بیان کرده است و سپس علت امکان رؤیت حضرت در جزیره را طولانی شدن مدت، مأیوس شدن دشمنان از دستیابی به حضرت و دوری جزیره از

۱. ر. ک: سیدجعفر مرتضی‌العاملی، *الصحيح من السيرة*، ج ۳، ص ۲۶۳، ج ۴، بیروت، دارالهادی، ۱۴۱۵ ق.

۲. یا سیدی قد روینا عن مشایخنا احادیث رویت عن صاحب الامر علیه السلام انه قال - لما امر بالغیبة الكبرى - : من رآنی بعد غیبتی فقد کذب فکیف فیکم من یراه؟

۳. «صدقته انه علیه السلام انما قال ذلك في ذلك الزمان لكثرة اعدائه من اهل بيته و غيرهم من فرعنة بنی‌العباس حتى أن الشيعة يمنع بعضها بعضاً عن التحدث بذكره و في هذا الزمان تطاولت المدة و ايس منه الاعداء و بلادنا نائية عنهم و عن ظلم و عنائهم و ببركته علیه السلام لا يقدر أحد من الاعداء على الوصول الينا» (*بحار الانوار*، ج ۵۲، ص ۱۷۲).

دشمنان و ظلم آن‌ها بیان شده است. می‌گوییم: بله؛ یکی از حکمت‌های غیبت حضرت، خوف از دشمنان و ترس از جان بیان شده است؛ ولی این طور نیست که دشمن، کاملاً مأیوس باشد؛ بلکه همچنان خطر باقی است.

۲. این داستان، مخالف روایاتی است که وقوع رؤیت در زمان غیبت کبرا را نفی می‌کند.

شیخ جعفر کاشف الغطاء در کتاب *الحق المبين في تصويب المجتهدين و تخطئة جهال*

الاخباريين که آن را برای فرزندش نوشت، می‌گوید:

یکی از مشکلات اخباری‌ها، اعتماد بر همه روایات است، تا جایی که بعضی از فضلاء آنان، در کتابی مهجور و جعلی، قصه‌ای از یکی از داستان‌سرایان دیده‌اند بدین مضمون که: جزیره‌ای به نام جزیره خضرا وجود دارد و در آن، برای امام زمان و فرزندان او خانه‌هایی است. پس او [= داستان سرا] برای یافتن آن جزیره حرکت کرد، تا این که به شهری رسید. سپس معلوم شد در این جزیره، طوایفی از مسیحیان نیز زندگی می‌کنند. آری؛ گویی این شخص، اخبار و روایاتی که بر عدم وقوع رؤیت حضرت امام علیه السلام در دوران غیبت کبرا دلالت دارد، ندیده و به آن برخورد نداشته است و گویی کلمات بزرگان و علماء را که بر عدم وقوع دیدار دلالت دارد، ندیده است.^{۲۹}

اگر در توجیه آن روایات گفته شود که برای زمان خاص (زمانی که ترس از دشمنان وجود داشته است) وارد شده، می‌گوییم: پس این داستان هم برای مکان خاص وارد شده است و فقط می‌تواند رؤیت در جزیره را شامل شود. در صورتی که، تعلیل در این داستان عام است (تفاوت المدء و ایس منه الاعداء). از طرف دیگر، به عقیده ما منظور از روایات نافی رؤیت، نفی مطلق ملاقات نیست؛ چون ملاقات‌های غیر اختیاری و بدون برنامه از پیش تعیین شده (به صورت ناگهانی) کراً برای برخی از علما و بزرگان و حتی افراد عادی اتفاق افتاده است که نمی‌توان منکر آن شد، آنچه مورد انکار است، ملاقات اختیاری است.^۳

۱. «و منها اعتمادهم علی کل روایة حتی ان بعض فضلائهم رأی فی بعض الكتب المهجورة الموضوعة لذكر ما يرويه القصاص من ان الجزيرة في البحر تدعى الجزيرة الخضراء فيها دور لصاحب الزمان فيها عياله و اولاده فذهب في طلبها حتى وصل الى مصر فبلغه أنها جزيرة فيها طوائف من النصارى و كانه لم ير الاخبار الدالة على عدم وقوع الرؤية من احد بعد الغيبة الكبرى ولا تتبع كلمات العلماء الدالة عليها. جزیره خضراء، ترجمه ابوالفضل طریقه دار، ص ۲۳۱، ج ۶، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۰، به نقل از حق المبین، سنگی، ۸۷.

۲. البته کلام او ناظر به داستان انباری است؛ ولی همین اشکال به داستان علی بن فاضل هم وارد است.

۳. برای اطلاع بیشتر درباره بحث ملاقات ر. ک: فصلنامه *انتظار*، ش ۱۸، سفارت و نیابت خاصه، نجم‌الدین طبسی.

ب. در داستان انباری آمده است:

یک سال نزد آنان ماندیم و انتظار آمدن حضرت صاحب الامر را داشتیم؛ چون معتقد بودند که امسال سال ورود و آمدن او است؛ ولی آن دو نفر به نام‌های ابن دربهان و حسان، به امید دیدار حضرت، در شهر زاهره ماندند.^۱

نقد و نظر

در بخش دیگری از قصه، سید شمس الدین که نایب خاص امام زمان علیه السلام در آن جزیره بود، در جواب این سؤال که آیا امام را دیده‌ای گفته بود: «نه؛ من او را ندیده‌ام؛ ولی پدرم برایم نقل کرده که صدای حضرت مهدی را شنیده ولی شخص او را ندیده است؛ اما جدم، شخص حضرت مهدی را نیز دیده بود».^۲ چگونه ممکن است نایب خاص حضرت، او را نبیند؛ اما دیگران بتوانند - از روی اختیار - او را ببینند؟!^۳

ج. در روایت مرحوم بحرانی آمده است:

علی بن فاضل به شمس الدین گفت: «آیا امام را دیده‌ای؟» در پاسخ گفت: «نه؛ اما پدرم دیده است».
در دو سطر بعد می‌گوید:

شمس الدین گفت: «امام زمان، سالی یک‌بار به آن بقعه می‌آید و فقط مخلص‌ها آن‌جا جمع می‌شوند و آقا را می‌بینند». گفتم: «شاید تو هم از مخلص‌ها هستی». گریه کرد و گفت: «ان شاء الله».^۴

نقد و نظر

البته گفتن «ان شاء الله» دو دلیل دارد؛ ممکن است برای تردید باشد و ممکن است برای تیمن و تبرک و معلوم نیست این‌جا مراد، کدام یک است.

د. در این داستان چنین آمده است:

همان‌طور که ما از باغی به باغ دیگر حرکت می‌کردیم، ناگهان شخصی با چهره نورانی در حالی که دو

۱. «ولقد اقمنا عندهم سنة كاملة نترقب ورود صاحب الامر اليهم لانهم زعموا أنها سنة وروده فلم يوفقنا الله تعالى للنظر اليه فأما ابن دربهان و حسان فانهما اقاما بالزاهرة يرقبان رؤيته» (بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۲۱۹).

۲. همان، ج ۵۲، ص ۱۶۷؛ «لا ولكن حدثني ابي رحمه الله سمع حديثه و لم ير شخصه و ان جدی رحمه الله سمع حديثه و رأى شخصه».

۳. همان، مرحوم تستری در الاخبار الدخيلة این اشکال را آورده است؛ ولی ظاهراً صحیح نیست؛ زیرا بخش اول اشکال مربوط به داستان انباری است و بخش دوم، مربوط به داستان علی بن فاضل و این دو داستان، ربطی به هم ندارند؛ هرچند از نظر جوهر و حقیقت یکی هستند.

۴. تبصرة الولی، ص ۲۴۷.

پارچه (بُرد) پشمین سفید بر خود انداخته بود، از کنار ما گذشت و سلام کرد. چهره این شخص، مرا جذب کرد و به سید گفتم: «این شخص کیست؟» پاسخ داد: «این کوه سر به فلک کشیده را می‌بینی؟» گفتم: «آری». گفت: «در وسط [= درون] آن جای با صفایی است و یک چشمه آب نیز از زیر درختی پرشاخه جاری است. آن جا قبه‌ای است که با آجر ساخته شده است. این شخص، همراه دوستش، خدمتگزار آن قبه می‌باشند.

من نیز هر صبح جمعه آن جا می‌روم و امام علیه السلام را از آن جا زیارت می‌کنم و پس از خواندن دو رکعت نماز، در آن جا نوشته‌ای را می‌بینم...^۱

نقد و نظر

سید شمس الدین، پیش‌تر گفته بود امام را ندیده است؛ ولی در این قسمت می‌گوید هر جمعه به قبه می‌روم و امام را زیارت می‌کنم و این دو با هم منافات دارند.

البته این اشکال قابل رفع است؛ زیرا ممکن است گفته شود: زیارت، ملازم با رؤیت نیست و شاید مراد سید، زیارت از راه دور و به صورت غیابی باشد که این توجیه مؤیداتی نیز دارد؛ از جمله این که:

۱. سید شمس الدین می‌گوید: «ازور الامام منها» و نگفت «ازور الامام فیها» و این، نشانگر آن است که از راه دور و بدون رؤیت زیارت کرده است.

۲. او در ادامه می‌گوید: «برگه نوشته‌ای آن جا می‌یابم». اگر امام را می‌دید، ورقه را هم از آن حضرت می‌گرفت و دیگر تعبیر «أجد» معنا نداشت.

۳. در ادامه، علی بن فاضل می‌گوید: «من به پیشنهاد سید، برای زیارت امام به آن قبه رفتم و پس از استقبال خادم‌های آن جا، از آب چشمه وضو گرفتم و دو رکعت نماز خواندم و از طرف دیگر، ممکن است گفته شود مراد از زیارت، همان رؤیت است؛ زیرا علی بن فاضل از زیارت - از راه دور - سخنی به میان نمی‌آورد و پس از خواندن نماز می‌گوید: «از خادمان، درباره رؤیت پرسیدم؛ در حالی که او برای زیارت رفته بود؛ ولی اسمی از زیارت نمی‌آورد. حتی پس از آن که به او می‌گویند رؤیت ممکن نیست، می‌گوید: «التماس دعا گفتم و از آن کوه، پایین آمدم». پس او به قصد زیارت (رؤیت) رفته بود و وقتی به

۱. «فبینما نحن نسیر من بستان الی آخر اذ مر بنا رجل بهی الصورة مشتمل ببردتین من صوف أبيض فلما قرب منا سلم علينا و انصرف عنا فأعجبنتی هیئتة فقلت للسید سلمه الله: من هذا الرجل؟ قال لی: أنتظر إلی هذا الجبل الشاهق؟ قلت: نعم قال: إن فی وسطه لمکاناً حسناً و فیه عین جاریة تحت شجرة ذات اغصان کثیرة و عندها قبه مبنیة بالآجر و إن هذا الرجل مع رفیق له خادمان لتلك القبة و أنا أمضی إلی هناك

او گفتند رؤیت ممکن نیست، باز گشت. پس اشکال و شبهه وارد است.

اشکال پنجم: شمس الدین می گوید هر صبح جمعه به قبه می روم و امام را زیارت می کنم و بعد

می گوید:

آن جا به برگه ای برمی خورم که تمام آنچه در قضاوت میان مؤمنان، مورد نیازم می باشد،

در آن می یابم.

نقد و نظر

از کجا احراز می کرده این ورقه از جانب حضرت است؟ از کجا معلوم که خادم های آن قبه، آن را

نمی نوشتند و به امام نسبت نمی دادند؟

اشکال ششم: عده ای برای اثبات این مطلب که امام زمان علیه السلام در زمان غیبت، زن و فرزند هم دارد، به

بخشهایی از این داستان استناد کرده اند مثلاً در این داستان آمده است: «جیره و مواد غذائی آنان از آن

جزیره و از طرف فرزندان امام می رسد».^۱

همچنین علی بن فاضل می گوید: «پس از چهل روز که بین مردم روستا بودم، در آخر روز چهارم، به

دلیل طولانی شدن انتظار، دلم گرفت و به سوی ساحل دریا حرکت کردم. به طرف مغرب- همان طرفی

که مردم گفته بودند جیره و آذوقه آنها از آن طرف می آید- نگاه می کردم که شبح متحرکی را دیدم.

درباره آن شبح پرسیدم و گفتم: «آیا در دریا، پرنده سفیدی وجود دارد؟» گفتند: «نه؛ مگر چیزی دیدی؟»

گفتم: «بله»؛ پس آنها مژده دادند و گفتند: «اینها کشتی هایی است که در هر سال از شهرهای فرزندان امام

به سوی ما می آیند».^۲

و نیز درباره سید شمس الدین آمده است: «همانا او از نوادگان امام است که بین او و امام پنج نسل

فاصله است».^۳

نقد و نظر

درباره فرزندان حضرت باید گفت: ما هیچ روایتی نداریم که حضرت در زمان غیبت، زن و فرزند

داشته باشد و در زمان ظهور هم مورد اختلاف است. بله؛ در **نهیبت** شیخ طوسی روایتی آمده که:

....

فی کل صباح جمعة و أزور الامام علیه السلام منها و اصلی رکعتین وأجدهناک ورقة مکتوب...» (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۶۸).

۱. «تأتی الیهم میرتهم من الجزيرة الخضراء من البحر الابيض من جزائر اولاد الامام صاحب الامر علیه السلام» (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۶۴).

۲. هذه المراكب التي تأتي الينا في كل سنة من بلاد اولاد الامام علیه السلام همان، ص ۱۶۵.

۳. انه من اولاد اولاد الامام و أن بينه و بين الامام خمسة اباء، همان، ص ۱۶۸.

هیچ‌یک از فرزندان و نه دیگران از او خبری ندارند.^۱

درباره این روایت باید گفت:

اولاً، همین روایت با همین سند در **نحیبت** نعمانی نیز آمده است؛^۲ ولی در آن ذکری از اولاد حضرت نیست و این نشانگر تحریف در روایت **نحیبت** طوسی است.

ثانیاً، در برخی از نسخه‌های کتاب **نحیبت** طوسی هم لفظ اولاد حضرت وجود ندارد.^۳

در **جمال الاسبوع** نیز آمده است: «اللهم صل علی ولاة عهد و الائمه من ولده»^۴ که این، نیز اولاً سندی ضعیف دارد و ثانیاً با نص دیگری که می‌گوید: «والائمه من بعده» مخالف است چون بعد از حضرت مهدی علیه السلام امامی نیست؛ مگر همان امامان معصوم که رجعت می‌کنند؛ لذا نمی‌توان به آن استدلال کرد.

همچنین در دعای جمال الاسبوع آمده است: «اللهم اعطه فی نفسه و اهله و ولده و ذریته و امته و جمیع رعیته ما تقر به عینه...»^۵ که علاوه بر اشکال ضعف سند، می‌توان گفت: ممکن است این عبارات، بر این که حضرت، بعد از ظهور، دارای فرزند خواهد شد، دلالت می‌کند.^۶

اشکال هفتم. علی بن فاضل می‌گوید: «نزد آنها ذکری از علمای امامیه ندیدم مگر پنج نفر: سیدمرتضی موسوی و شیخ ابوجعفر طوسی و محمدبن یعقوب کلینی و ابن بابویه و شیخ ابوالقاسم جعفر بن سعید حلی»^۷

نقد و نظر

با توجه به این که در روش فقهی پنج عالمی که در داستان ذکر شده اختلاف است و شمس‌الدین هم هر صبح جمعه به قبه می‌رفت و ورقه‌ای که تمام مایحتاج یک هفته را اعم از قضاوت و غیره در آن نوشته بود، می‌یافت، این سؤال مطرح می‌شود که چرا فقط نام این پنج نفر آمده است و نامی از شیخ مفید

۱. لایطلع علی موضعه احد من ولده و لاغیره.

۲. همان، ص ۱۷۲.

۳. شیخ طوسی، *الغیبة*، چاپ معارف، ص ۶۱، ح ۶۰، ج ۱، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۱ق.

۴. سیدبن طاووس، *جمال الاسبوع*، ص ۳۰۹، ج ۱، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۷۱ش.

۵. همان.

۶. این توجیه، می‌تواند درباره عبارت اول هم بیاید؛ در صورتی که بپذیریم عبارت «والائمه من ولده» صحیح است که البته نمی‌توان آن را پذیرفت.

۷. لم أر لعلماء الامامیه عندهم ذکراً سوی خمسة: السید المرتضی الموسوی و الشیخ ابوجعفر الطوسی و محمد بن یعقوب الكلینی و ابن

نیست. او که نقش عظیمی در اعتلای تشیع داشت و از حضرت مهدی علیه السلام چند نامه به او رسیده بود.^۱

اشکال هشتم. علی بن فاضل، درباره یاران امام زمان علیه السلام گفته است:

هنگامی که جمعه دوم فرا رسید و از فریضه جمعه فارغ شدم - در حالی که سید برای پاسخ به سؤالات در جمع مؤمنان نشسته بود - ناگهان سر و صدا و هرج و مرج از بیرون مسجد شنیدم. علت آن را از سید پرسیدم؛ در پاسخ گفت: «فرماندهان ارتش ما نیمه هر ماه سوار بر مرکبها شده و در انتظار ظهور حضرت هستند. از سید اجازه گرفتم که صحنه را نظاره گر باشم. او اجازه داد و من هم برای دیدن آنان بیرون رفتم. آنان جمع زیادی بودند که مشغول تسبیح و تحمید و تهلیل بودند و برای ظهور امام زمان، امام قائم به امر خداوند و نصیحت کننده دین داران، دعا می کنند. چون این منظره را دیدم، به مسجد باز گشتم. سید از من پرسید: «آیا نیروها را دیدی؟» گفتم: «آری دیدم». گفت: «فرماندهان آنان را شمردی؟» گفتم: «نه». گفت: «سیصد نفرند و سیزده نفر دیگر مانده است. سپس خداوند، در ظهور حضرت تعجیل خواهد کرد...»^۲

نقد و نظر

۱. طبق این داستان، تا سال ۶۹۹ق سبصد نفر از یاران حضرت، آماده و منتظر تکمیل شدن سیزده نفر دیگر بودند. سؤال این جا است که آیا در مدت هفتصد و اندی سال که از آن تاریخ می گذرد، این سیزده نفر آماده نشده اند؟

۲. مطابق آنچه در این داستان می خوانیم، یاران حضرت در جزیره جمع هستند و این، با روایاتی که می گوید: در هنگام ظهور، یاران حضرت متفرق هستند سازگار نیست؛ مگر این که گفته شود: طبق داستان، فرماندهان ارتش، در جمعه وسط هر ماه سوار بر مرکبها شده و در انتظار ظهور حضرتند و این دلالت ندارد بر این که همیشه در جزیره باشند (اگرچه این کلام خلاف ظاهر است و دلیلی بر آن نداریم).

....»

بابویه و الشیخ ابوالقاسم جعفر بن سعید الحلّی.

۱. ر.ک: مجله انتظار، ش ۱۸، مقاله «سفارت و نیابت خاصه»، ص ۱۳۵.

۲. «فلما كانت الجمعة الثانية و هي الوسطی من جمع الشهر و فرغنا من الصلوة و جلس السيد سلمه الله في مجلس الإفادة للمؤمنين و اذا أنا أسمع هرجاً و مرجاً و جزلة عظيمة خارج المسجد فسألته من السيد عما سمعته، فقال لي: إن امراء عسكرنا يركبون في كل جمعة من وسط كل شهر و ينتظرون الفرج. فاستأذنته في النظر اليهم فأذن لي فخرجت لرؤيتهم و اذا هم جمع كثير يسبحون الله و يحمدونه و يهللون له جل و عز و يدعون بالفرج للإمام القائم بأمر الله و الناصح لدين الله محمد بن الحسن المهدي الخلف الصالح صاحب الزمان عليه السلام ثم عدت الى مسجد السيد سلمه الله فقال لي: رأيت العسكر؟ فقلت: نعم. قال: فهل عدت امرائهم؟ قلت: لا، قال: عدتهم ثلاث مائة ناصر و بقي ثلاثه عشر ناصرا و يعجل الله لوليهِ الفرج بمشيئته انه جواد كريم» (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۷۱).

اشکال نهم. علی بن فاضل می گوید: از مردم روستا پرسیدم: «این مذهب و ایده و عقیده را از کجا آوردید و چه کسی آن را برای شما آورده است؟ گفتند: «حضرت ابوذر؛ هنگامی که عثمان او را به شام تبعید کرد و معاویه نیز او را به این جزیره تبعید کرد».^۱

نقد و نظر

آیا این مطلب با واقعیات تاریخی مطابقت دارد؟ و آیا ابوذر رضی الله عنه به جزیره خضرا تبعید شد؟

جزیره خضرا در تاریخ

از لابه لای تاریخ و کتب رجال چنین به دست می آید که نامی از جزیره خضرا برده شده و آن، مکانی معروف و دارای سکنه و فرهنگ و تمدن بوده و دسترسی به آن نیز مشکل نبوده است. موارد زیر که از کتاب *سیر اعلام النبلاء* نقل شده، از این قبیل است:

۱. ذهبی در ترجمه ابو عبدالله قرشی هاشمی اندلسی متوفای ۵۹۵ق می گوید: «او از جزیره خضرا و دارای کراماتی است».^۲

۲. در ترجمه قاضی ابوسلیمان بن حوط الله، متوفای ۶۲۱ق می گوید: «او مسؤولیت قضاوت را در جزیره خضرا به عهده داشت».^۳

۳. در ترجمه عبدالمؤمن علوی متولد ۴۸۷ق می گوید: او لشکری به فرماندهی شخصی به نام عمر اینتی را رهسپار اندلس کرد. و جزیره خضرا را فتح کرد.^۴

۴. در ترجمه المستعین بالله، متوفای ۴۰۷ق می گوید: «از لشکریان او، قاسم و علی - پسران حمود بن میمون - بودند که آن‌ها را حاکم بربر کرد... و قاسم را امیر جزیره خضرا نمود».^۵

۵. در ترجمه ادريس بن علی، متوفای ۵۴۴ق می گوید: «معتلی بالله، فرزندان عموی خود را به نام

۱. «من أين لكم هذا المذهب؟ و من أوصله اليكم؟ قالوا ابوذر الغفاري رضی الله عنه حين نفاه عثمان الى الشام و نفاه معاوية إلى ارضنا هذه» (همان، ص ۱۷۳).

۲. القدوة الرباني ابو عبدالله محمد بن احمد بن ابراهيم القرشي الهاشمي الاندلسي من الجزيرة الخضراء له كرامات فيما يقال و احوال (سیر اعلام النبلاء، ج ۲۱، ص ۴۰۰).

۳. در احوال ابن حوط الله (قاضی ابوسلیمان داوود بن سلیمان):... و كان ابوسلیمان ورعا منقبضاً. ولی قضاء الجزيرة الخضراء (همان، ج ۲۰، ص ۱۸۴).

۴. در شرح حال عبدالمؤمن بن علی بن علوی:... فجهز عبدالمؤمن عمر اینتی فدخل الى الاندلس فأخذ الجزيرة الخضراء (همان، ج ۲۰، ص ۳۷۲).

۵. در ترجمه سلیمان المستعین بالله (۴۰۷ق): فكان من جملة جنده القاسم و علی ابنا حمود بن میمون العلوی الادريسي فجعلهما قائدین علی البربر... و أمر القاسم علی الجزيرة الخضراء (همان، ج ۱۷، ص ۱۳۳ و ۲۸۴).

محمد و حسن در جزیره خضرا زندانی کرد؛ ولی اهل جزیره، با او به عنوان امام مهدی بیعت کردند. دیری نپایید که از اطراف او متفرق شدند و او هم در گذشت. سپس مسؤولیت جزیره را قاسم بن محمد به عهده گرفت...»^۱.

۶. در شرح حال قاسم بن حمود ادریسی می گوید: «پس از در گذشت ادریس، قاسم بن حمود ادریسی را خفه کرده و کشتند و جنازه او را به جزیره خضرا انتقال داده و به خاک سپردند»^۲.

۷. در ترجمه یحیی بن علی بن حمود، متوفای ۴۲۷ق می گوید: «او بر جزیره خضرا تسلط یافت و بر آن حاکمیت داشت»^۳.

۸. در ترجمه ابن حمدین، متوفای ۵۴۸ق می گوید: «دولت موحدان، از شهر سبتیه تا جزیره خضرا را زیر سلطه خود درآوردند»^۴.

۹. درباره محمد بن عیاض، متولد ۵۸۴ق می گوید: «در جزیره خضرا، کتاب سیبویه را نزد استادش عبدالرحمن بن علی فرا گرفت»^۵.

۱۰. درباره طارق می گوید: دوست موسی بن نصیر و امیر شهر طنجه (از شهرهای مجاور جزیره) بود که از اختلاف و کشتار فرنگک باخبر شد و حاکم جزیره خضرا برای او نامه‌ای نوشته و درخواست

۱. در شرح حال ادریس بن علی بن حمود حسنی... و کان المعتلی بالله قد اعتقل محمداً و حسناً ابني عمه القاسم بن حمود بالجزيرة الخضراء. و وكل بهما رجلاً من المغاربة فحين بلغه خبر مقتل المعتلي جمع من كان في الجزيرة من البربر و السودان و أخرج محمداً و حسناً و قال هذان سيداكم فسارعوا الى الطاعة لهما فبويع محمد و تملك الجزيرة... و اجمعوا [البربر] على محمد بن القاسم بن حمود الادريسي الكائن بالجزيرة الخضراء فبايعوه و لقبوه بالمهدي... ثم افترقوا عن محمد بعد ايام ورد خاسناً فمات غما بعد ايام و خلف ثمانية اولاد. فتولى امر الجزيرة الخضراء بعد ولده القاسم بن محمد بن القاسم الادريسي. و ولي مألقة محمد بن ادریس بن المعتلي فبقي عليها الى ان مات سنة خمس و اربعين و اربع مائة و عزل ابوه هذه المدة ثم رده بعد ولده الى امرة مألقة فهو آخر من ملكها من الادريسين فلما مات اجتمع رأى البربر على نفي الادريسيه عن الاندلس الى العدو و الاستبداد بضبط ما بأيديهم من الممالك ففعلوا ذلك فكانت الجزيرة و ما والاها الى تاكزونة ، و مألقة و غرناطة الى قبيلة اخرى و لم يزلوا كذلك الى ان قوى المعتضد بالله عباد بن القاضى بن عباد و غلب على الاندلس فأجلاهم عنها (همان، ص ۱۴۲-۱۴۴).

۲. در شرح حال الادريسي (القاسم بن حمود)... فلما مات ادریس خنقوا القاسم هذا و له ثمانون سنة، سنة احدى و ثلاثين و اربع مائة ثم حمل تابوتة الى الجزيرة الخضراء فدفن بها و بها يومئذ ولده محمد (همان، ص ۵۱۸).

۳. در شرح حال المعتلي (ابو زكريا يحيى بن علي بن حمود)... ففر المعتلي الى مألقة ثم اضطرب أمر القاسم بعد يسير و تغلب المعتلي على الجزيرة الخضراء و كانت أمه علوية ايضاً (همان، ص ۵۴۱).

۴. در احوال ابن حمدین... فدخل قرطبة ابو الغمر نائباً عن عبدالمؤمن... ثم اتفق رأى الجميع على تجويز المصامدة الذين تلقبوا بالموحدين من سبتة الى الجزيرة الخضراء و جرت فتن كبار و زالت دولة المرابطين و اقبلت دولة الموحدين (همان، ج ۲۰، ص ۲۴۴).

۵. در احوال محمد بن عیاض... واخذ بالجزيرة الخضراء كتاب سيبويه تفقهاً عن ابي القاسم عبدالرحمن بن علي النحوي. (همان، ص ۲۱۹).

پشتیبانی کرد».^۱

۱۱. در شرح حال القاسم بن حمود بن میمون می گوید: «... دو منطقه مالقه و جزیره خضرا را فتح کرد».^۲

۱۲. در شرح حال ابن عباد می گوید: «... افتضاح و مسخره است که چهار حاکم را در یک زمان در مناطق نه چندان دور از هم به نام امیرالمؤمنین می خواندند... دومی آنان، حاکم جزیره خضرا، به نام محمد بن قاسم ادریسی بود».^۳

۱۳. در احوال العالی بالله (ادریس بن یحیی) می گوید: «... دارای سوء تدبیر بود. بربر، به سوی او تمایل پیدا نکردند و او را حاکم جزیره خضرا قرار دادند و به او لقب مهدی دادند».^۴

موقعیت جغرافیایی جزیره خضرا

حموی در *معجم البلدان* نام پاره‌ای مناطق را ذکر و آن را از توابع جزیره خضرا می‌داند؛ همانند *حاضره* و *حصن محسن* و *جزاء الشریط* و *صَفَه* و *قصر کتامة* و *کَبیط*. او نام بعضی از همسایگان جزیره خضرا را نیز ذکر می‌کند؛ همانند: *ریه* و *زقاق* و *طنجه* و *قصر عبدالکریم* و *مالقه*.

۱. درباره اندلس گفته شده است: «اندلس، جزیره‌ای است که از سه ضلع تشکیل شده است؛ همانند یک مثلث و دو دریای محیط و متوسط، پیرامون آن قرار گرفته‌اند ... ضلع اول آن، از دریای متوسط شامی تا جزیره خضرا، راه خشکی اندلس می‌باشد و از آن جا به شهر مالقه منتهی می‌شود».^۵

۱. طارق: مولى موسى بن نصير و كان اميراً على طنجة بأقصى المغرب فبلغه اختلاف الفرنج و اقتتالهم و كاتبه صاحب الجزيرة الخضراء ليمده على عدوه فبادر طارق ... (همان، ج ۴، ص ۵۰۰).

۲. ... و تملك مالقة يحيى المعتلى و الجزيرة الخضراء. همان، ج ۱۷، ص ۱۳۷ و *معجم البلدان*، ياقوت حموى، ج ۵، ص ۴۲، بيروت، دار احياء التراث العربى، بی تا.

۳. فضيحة! اربعة رجال فى مسافة ثلاثة ايام يسمون اميرالمؤمنين فى وقت... و الثانى محمد بن القاسم الادريسي بالجزيرة الخضراء. (همان، ص ۵۲۹).

۴. ... و كان سيئ التدبير فمالت البربر إلى محمد بن القاسم الادريسي فملكوه بالجزيرة الخضراء و لقبوه بالمهدى. (همان، ص ۶۵۷).

۵. هي جزيرة ذات ثلاثة ارکان مثل شكل المثلث قد احاط بها البحران المحيط و المتوسط و هو خليج خارج من البحر المحيط قرب سلا من بر البربر فالرکن الاول... فالضلع الاول منها اوله حيث مخرج البحر المتوسط الشامى من البحر المحيط و هو اول الزقاق فى موضع يعرف بجزيرة طريف من برالاندلس يقابل قصر مصمودة بإزاء سلا فى الغرب الاقصى من البر المتصل بأفريقيه و ديار مصر و عرض الزقاق ههنا اثني عشر ميلاً ثم تمر فى القبلة الى الجزيرة الخضراء من برالاندلس المقابلة لمدينة سبتة و عرض الزقاق ههنا ثمانية عشر ميلاً و طوله فى هذه المسافة التى ما بين الجزيرة طريف و قصر مصمودة الى المسافة التى ما بين الجزيرة الخضراء و سبتة نحو العشرين ميلاً و من ههنا يتسع البحر الشامى الى جهة المشرق ثم يمر من الجزيرة الخضراء الى مدينة مالقة... (معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۶۳).

۲. و درباره مالقه می گوید: «یکی از توابع جزیره خضرا است که در آن، سلسله کوه‌های سر به فلک کشیده می باشد».^۱

۳. حموینی درباره جزیره خضرا می گوید: «شهری است معروف در اندلس و خشکی مقابل آن، بلاد بربر «سبته» است و دارای مناطق و توابع متعددی است. شهر آن، از بهترین شهرها و خاک آن، از پاک ترین خاکها است. شاید بدین سبب به آن جزیره می گویند که آب دریا از آن جا فاصله گرفته و خشکی ظاهر می شود و گاهی اوقات آب بر اثر بالا آمدن، آن جا را فرا می گیرد.

البته در سرزمین های زنج از دریای هند نیز جزیره ای به نام خضرا وجود دارد که از دو منطقه به نام های منتبی و مکنبلوا تشکیل شده است و توابع و روستاهای زیادی دارد و حاکم آن، در اصل از کوفه است».^۲

۴. حاضرة: حاضرة نیز یکی از شهرهای جزیره خضرا است.^۳

۵. حصن محسن: حصن محسن، از توابع جزیره خضرای اندلس است.^۴

۶. ریة: ناحیه وسیعی در اندلس است و متصل به جزیره خضرا.^۵

۷. الزقاق: زقاق، شهری است در مغرب که بر روی خشکی متصل به اسکندریه و جزیره خضرا واقع

شده است.^۶

۸. جزاء الشریط: روستایی است از توابع جزیره خضرای اندلس.^۷

۹. صَفَت: صفح بنی هزهاز، ناحیه ای از نواحی جزیره خضرا است در اندلس.^۱

۱. البارة:.... و البارة أيضاً: اقليم من اعمال الجزيرة الخضراء بالاندلس فيه جبال شامخه. (همان، ص ۳۲۰).

۲. الجزيرة الخضراء: مدينة مشهورة بالاندلس و قبالتها من البر بلاد البربر سبته و اعمالها متصلة بأعمال شذونه و هي شرقي شذونه و قبلي قرطبة و مدينتها من اشرف المدن و أطيبها ارضاً و سورها يضرب به ماء البحر و لا يحيط بها البحر كما تكون الجزائر لكنها متصلة ببرالاندلس لاحاطل من الماء دونها كذا أخبرني جماعة ممن شاهدوا من اهلها و لعلها سميت بالجزيرة لمعنى آخر على انه قد قال الازهرى: ان الجزيرة في كلام العرب ارض في البحر يفرج عنها ماء البحر فتبدو، و كذلك الارض التي يعلوها السيل و يحدق بها و مرساها من أجور المراسي للجوز و اقربها من البحر الاعظم بينهما ثمانية عشر ميلاً و بين الجزيرة الخضراء و قرطبه خمسة و خمسون فرسخاً و هي على نهر برباط و نهر لجاء اليه اهل الاندلس في عام محل... و الجزيرة الخضراء ايضاً جزيرة عظيمة بأرض الزنج من بحر الهند و هي كبيرة عريضة يحيط بها البحر الملح من كل جانب و فيها مدينتان: اسم احدا هما منتبي و اسم الاخرى مكنبلوا في كل واحدة منهما سلطان لاطاعة له على الاخر و فيها عدة قرى و رساتيق و يزعم سلطانهم انه عربى و انه من ناقلة الكوفة اليها حدثني بذلك الشيخ الصالح عبدالمك الحلاوى البصرى و كان قد شاهد ذلك و عرفه و هو ثقة (معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۰).

۳.... والحاضرة ايضاً بلدة من اعمال الجزيرة الخضراء بالاندلس (همان، ص ۲۰۷).

۴. من اعمال الجزيرة الخضراء الاندلس (همان، ص ۲۶۵).

۵. كورة واسعة بالاندلس متصلة بالجزيرة الخضراء (همان، ج ۳، ص ۱۱۶).

۶.... مجاز البحر بين طنجة و هي مدينة بالمغرب على البر المتصل بالاسكندريه و الجزيرة الخضراء (همان، ص ۱۴۴).

۷. قرية من اعمال الجزيرة الخضراء بالاندلس (همان، ص ۳۴۰).

۱۰. طنجه: از ناحیه جنوب شهری است واقع در ساحل دریای مغرب و مقابل جزیره خضرا و آن، بخشی از خشکی بزرگ و شهرهای برابر است.^۲

۱۱. قصر عبدالکریم: شهری بر ساحل دریای مغرب در نزدیکی شهر بسته، مقابل جزیره خضرا اندلس است.^۳

۱۲. قصر کتامة: یکی از شهرهای جزیره خضرا در سرزمین اندلس است.^۴

۱۳. لَبْطِيط: از توابع جزیره خضرا است.^۵

۱۴. مَالَقَة: شهری است در اندلس و بسیار آباد، از توابع ریّه. دیوارهای آن بر کنار دریا، بین جزیره خضرا و مریه واقع شده.^۶

بنابراین، جزیره خضرا یک سرزمین سحرآمیز و مجهولی نبوده که دسترسی به آن مشکل و شبیه به محال باشد. بلکه یک منطقه مسکونی بوده و به دفعات زیادی میدان درگیری و جنگ و گریز بوده و توابع و حدود و همسایگان آن نیز کاملاً مشخص و معروفند.

لذا می‌توان چنین پنداشت که این جریان، یک داستان ساختگی است که آن را علی بن فاضل و یا طیبی و یا شخص ثالثی نوشته و شاید به خیال خود در راستای تقویت مبانی مذهب و ترویج آن بوده ولی «ما قصد لم يقع و ما وقع لم يقصد» و الله العالم بحقیقة الحال.

اما این که جزیره خضرا همان مثلث برمودا است و بحث از موقعیت جغرافیائی این مثلث و ادعای نیروی غیبی در این مثلث و این که این مطالب چقدر با واقعیت مطابقت دارد، مناسب است به کتاب جزیره خضرا، افسانه یا واقعیت، ص ۱۰۸-۲۱ مراجعه شود.

....→

۱.... فتح بنی الهزاهز: ناحیه من نواحی الجزیره الخضراء بالاندلس (همان، ص ۴۱۲).

۲.... من جهة الجنوب بلد علی ساحل بحرالغرب مقابل الجزیره الخضراء و هو من البر الاعظم و بلاد.

۳. قصر عبدالکریم: مدینه علی ساحل بحرالغرب قرب سبتة مقابل الجزیره الخضراء من الاندلس قد نسب الیه بعضهم. (همان، ج ۴، ص ۳۶۰).

۴. قصرکتامة: مدینه بالجزیره الخضراء من ارض الاندلس (همان، ج ۴، ص ۳۶۲).

۵.... بالاندلس من اعمال الجزیره الخضراء (همان ج ۵، ص ۱۰).

۶.... مدینه بالاندلس عامرة من اعمال ریه سورها علی شاطی البحر بین الجزیره الخضراء و المریه (همان، ج ۵، ص ۴۳).